

بهار و مزرعه



بهار برتر از کوهس آید پدید

شماره بیست و یکم

هنرمردم

از اشارات هنرهای زیبای کشور

پیرماد ۱۳۴۳

شماره بیست و نهم - دوره جدید

در این شماره :

۴ رن و هنرهای ریا

۵ نقاشان ایران در هندوستان

۸ موسیقی دالان ایرانی در دوره اسلام

۱۱ زندگی و آثار یک هنرمند گرامیبه قرن گذشته

۱۶ اهمیت اسب و تزیینات آن در ایران باستان

۲۳ پوشاک زنان و مردان شاه آباد غرب و قصر شیرین

۲۸ انواع خطوط خوشنویسان معروف ایران

۳۴ تاریخ نشانی‌های آسیا و جلوه‌های آن

۳۷ شکلی

مدیر : دکتر آ. خدابنده‌لو
سرمدیر : عیانت‌الله حسینی
شرح و نظریه : اصناف بریرانی

نشریه اداره روابط بین‌المللی و انتشارات

تهران : خیابان حقوقی شماره ۱۸۲ تلفن ۷۱۰۵۷ و ۷۳۰۷۳



حصیر بافان بندر عباسی : عکس از کرمانی

چاپخانه سازمان نشر و نشری مجله‌های زیاده کشور

زن و هنرهای زیبا

ما با سایر موجودات، در علم زندگی برابریم و بلکه از آنها کمتر، یعنی هنوز با سالی کبوتر نمیبریم، و پروای نرالی نمیرویم. پیشینی را مثل مورچه نمیدانیم، بخانه‌داری زنبور عسل نمیرویم و از همه بدتر آنکه بخلاف دیگران هنوز نمیدانیم چه بخوریم و از چه پرهیز کنیم.

امتیاز ما از حیوان پرهیز زیبایی است. نه آنکه حیوان از این حس محروم باشد، بلکه این قوه در وجود ما چنان سخت حکم فرماید که سایر غرائز را زیر دست کرده، اگر در دفع احتیاجات مادی دستور ساده و حسی حیوان را پیدا نکرده یا فراموش کرده‌ایم برای اینست که حس زیبایی شده و غرض اصلی از مادیات را از دست داده‌ایم. زندگی را برای زیبایی میخواهیم و مادیات را تابع زیبایی میکنیم، چنانکه مقصود از خانه تنها پناهگاه نیست و الا یا سقف و چهار دیوار به‌وضع و صورت کافی بود. این شکل‌های مختلف که از بیرون بخانه‌ها میدهند و این آرایش‌های گوناگون که درون خانه‌ها میبینیم بخاطر جمال زیبایی است.

لباس را فقط برای پوشاندن از سرما و گرما نمیخواهیم و گرنه یک «شوله» بس بود. این که هر روز بطرح و رنگ تازه‌ای جلوه میکنیم و در شرق و غرب از یکدیگر نمونه لباس قرض میکنیم برای اینست که هیئت و اندام خود را بصورت‌های مختلف زیبایی بیازاییم.

پانچمان رفته برای چه غذا میخوریم، غرض اصلی از خوردن آنکه دفع گرسنگی و حفظ حیات است فراموش شده، برنگها و اقسام خوراک، بیش از خاصیت آن اهمیت میدهیم و همین که سفره رنگین و آراسته باشد و چشم را از ظلمت زیبای

آقای محمد حجازی (مطبع الدوله)

پر کند، بخشود میثوبیم و بسا که پس از سیری، باز از غذائی که میدانیم سلامتی زیان میرساند، چون قشنگ است با فرط میخوریم، عجیبتر آنکه ذائقه را بتحمل خوردنی‌ها و نوعی‌های تند و گزیده و امیداریم تا از آنچه صورت زیبایی بخود گرفته تقلید کرده باشیم.

در حقیقت مادیات را برای پرورش حس زیبایی و التذاف روح میخواهیم و در قیض جان میدهیم و گرنه برای زنده بودن کمی نان و آب در کرسی تنگ کافی است.

البته فرایدمگیری مانند حس مالکیت، رقابت، جاه طلبی، تقلید و بسیاری دیگر از این قبیل در کار بشر حکم فرماید. لکن با اندکی دقت متوجه است که این غرائز بوسیله کمک و زیبائی افنای میشود. میخواهیم خانمان از خانه دیگری زیباتر، لباسان آراسته‌تر و سفرمان مزین‌تر باشد. میل داریم تشنگی رفتار کنیم، دانائی و قوی‌تر و توانا تر باشیم.

دانائی و توانائی را وقتی تجربه کنیم با شکل مختلف زیبایی میرویم. بدین معنی که دانائی و توانائی را از خوبی‌های این جهان میدانیم و خوبی زیبایی است یعنی همینکه خواستیم زیبایی را که در عالم محسوسات است بعالم معنی ببریم، بصورت خوبی جلوه میکند و بالعکس. خوبی معنوی را اگر بخواهیم تجسم بدیهی زیبایی محسوس خواهد شد.

مثلاً توانائی که حیویت وقتی از عالم معنی بصورت محسوس درآمد یک‌بنای عالی یا یک‌فتح نمایان میشود و این هر دو زیاست.

منگست بگوئید چه ما توانائی که بصورت زشت جلوه میکند اما متوجه باشید که مثلاً فتح نمایان اگر برای مغلوب

زشت است برای فاتح زیاست. باید از نظر فاتح نگاه کرد. هیچکس نیست که در پی زشتی برود منتها اگر کسی زشتی را بجای زیبایی بگیرد تقصیر از بی‌دوقی اوست باید چشم و فکر خود را تربیت کند.

و باز مثلاً پرنده زیبای بهار که از محسوسات است وقتی بعالم معنی می‌رود هزاران فکر خوب میشود صورت یافت و محبت میگیرد و دل را از هوای دوستی و یاری خرم میکند. بنابراین غریزه زیبایی اگر تنها محرك اعمال انسان باشد، بر سایر غرائز می‌چربد و همه را بحکم خود وامیدارد یا آنکه بگوئیم سایر غرائز اغلب بلکه همیشه برای افنای خود غریزه زیبایی متوسل میشوند.

بیشرفت علوم و صنایع، بیشتر از خواهش حس زیبایی است و کمی از حس کنج‌کاری و سایر غرائز.

آنچه علوم از اسرار طبیعت کشف کرده‌اند همه را برای زیبایی می‌ریزند و به‌زار عنوان بصرف او میرسانند.

کوشش علم برای آنست که زندگی قشنگ‌تر باشد نه راحت‌تر. جداگر تنها راحتی منظور بود، شرط اول آسودگی و کوشش نکردن بود. آسایش تاحدی خواستنی است که در خدمت الهه جمال گوناگی شود.

ابتهاه تلاش و رفیع روزانه، این پرکاری درنگ ناپذیر، این زنده‌خوردن همیشه، از عشقی است که با الهه زیبایی می‌ورزیم. از آنست که این ستم‌سازی را هر کس بطرف خود میکند و میخواهد بخانه برود، چه میتوان کرد. قانون طبیعت این است.

ولی خوشبختانه انسان، زیبایی را در صورت معنی، یعنی بدون توجه بدین صرف و فقط برای خاطر زیبایی هم دوست میدارد، و چون صورت معنی نامحدود است برای هر کس که تماشا کند، بدون زیان بد دیگری، مقدور است. میتوان گفت که وقتی زیبایی از ماده خارج شد و بصورت معنی درآمد، وسیله بیرون بردن آدمی از جهان کشمکش و تنازع و رساندن ببهشت آزادی و آسودگی میشود. آری صنایع ظرفیه (یا یاسامی دیگر، هنرهای آزاد یا هنرهای زیبا) راه فرار روح از تنگنای دنیاست. فضای زندگی در آن دقایقی است که با بر سر حیوان وجود میگذارد و پندبال گشته خود با آسانها پرواز میکند. در این سفر، هر چه بیوسیم خسته نمیشویم. خستگی از این است که چرا باید بعالم برگردیم.

چنانچه از شنیدن یک شعر خوب، زنجیرها را مثل آنکه از ریمان بوسیده باشد یک حرکت از برای می‌گیریم و یارهای سنگین را از دوش جان میاندازیم. از هوا سبکتر میشویم. و یک لحظه از ملال‌بودن دور میگردیم و بروج فلک منتشیم و یاکر و بیان بخند میزنیم.

البته شما هم گاهی بر پاهای لزان موسیقی نشسته‌اید و با دلی آشفته و چشم نمزده، بچستی‌جوی آن یار نادیده سراسر

عیا را گشته‌اید. شما هم یادگارهای گذشته را در پی برده‌ایم که مضراب میدود، بصورت دختر کالی زولیده که از رفتن روزگار خوش، مویه میکنند دیده و گریه‌ها می‌د.

وقتی خورشید هنگام رفتن، بادیده خونین پدیا نگاه میکند، نمائشای عجیبی است. دلان میخواهد این تماشا تا ابد بماند. تیرهای آتشی پشته دیوهای آسمان بر تپاب مستود و از جانانان میگذرد. یک طرفه دنیا آتش گرفته. آن طرف بر از رود است. در یک گوشه آسمان، طوفان دریائی است که امواجش یکی قرمز و دیگری سیاه باشد. گوشه دیگر اعجاز رنگ آمیزی است. بهنگام اول حریر سارهای بدو سرنگ سیر و روشن، بر سقف فلک کشیده ولی بحقیقت از سیاه ناسرخ تند.

آفتاب بهم ریخته که چشم از دیدن و تصور از رفتن باز میماند. از این کاسه رنگه وارونه، بصورت جهان آسوردگی چنان دلکش گرفته که گوئی منظور را در این دنیا هم میتوان دید.

هر خاری گلی و هر گل غرض معنوی گشته. از ابتهاه رنگ و سایه روشن، دنیا چون وجود بیروشان بر آن اسرار و ابتهاه است. هزارها مرغ سفید فکر، هر دم در کنار آفتاب و بر سر هر تکه‌ای و در خلخال هراشاخای تشنه و خود را در این رنگها آغشته. انوس که وقت برگشتن، هر چه زیور گرفته‌اند از پای و برشان می‌ریزد. پای کوه در تاریکی محوشده مثل آنست که از زمین برخاسته و با آسمان بلد شده باشد.

مگر میتوان چهره زیبایی بگفتن کشید. اگر قلم معجز آسای استاد نقش بند نبود، کما میث این منظره سحر آمیز را که بتدی خیال میگذرد، درین خاطر نگاه داشت.

آری صنعت، فرار روح از تنگنای دنیاست ایکاش دایم در این فرار باشیم تا جایی که دیگر ناله‌های جسم را نشویم.

اگر باین بلندی پرواز کردیم چنان در کار صنعت محسوس و محسوس میشویم که هر چه او بیارید زیبا میشود. از صورت فنون همانقدر لذت میبریم که از رخسار جوان دلکش. خراب یا آباد، نرزه یا متحکه، هر کدام را که دست صنعت زیبا کرده باشد، دوست می‌داریم. از گشتار و کردار نتیجه‌های جزئیاتی نمیخواهیم. اگر کسی درست و زیبا رفتار کرد برای ما قابل تماشا و تحسین است گرچه از بی‌هنران هزاران زحمت بدینته و بختیم عوام بی‌ون باشد. آخرین آرزوی ما پندار زیبا گفتار

زیبا و کردار زیبا خواهد بود. چون زیبایی و نیکی یکی است. آری بزرگترین نعمت دنیا یعنی صنعت آدمی شدن، از پرورش هنرهای زیباست. جایی که بهتر های زیبا بی‌رورده باشد گوش و جدش به‌ر انبعا و خوشگلی‌های آسمانی باز نشده از صحبت ملائک مت و سرشار نگشته و هنوز سرش بزمین دوخته‌است. آری صنعت آدم شدن باید آخرین آرزوی ما باشد.

و اما فطرتی که با حس زیبایی همسری میکند، غریزه جنسی است. انگار نمیتوان کرد که این غریزه حافظ نفس پس از

غریزه حفظ حیات ، از سایر غرایز حکمش بر ما سخت تر و روان تر است . لکن اگر حسن زیانی می تواند با استقلال پاینده باشد . غریزه جنسی همیشه با حسن زیانی توأم است و پراهنائی این جنس ، منظور خود را می یابد . چنانکه اول صفت معشوق ، زیانی است . این امر طبیعی که در نهاد همه موجودات گذاشته شده . برای بهتر کردن نوع و قشنگ تر کردن دنیا است . معشوق باید زیانی ظاهر آراسته باشد تا چشم و دل را بریاید .

اما پس از یک لحظه اول ، ما نوع بشر ، از معشوق ، زیانی معنوی می خواهیم . حتی آنها که خیال میکنند بیشتر با چشم سر زندگی میکنند و با دیده جان چندان نمی بینند از محبوس که روح خود را ادب نکرده باشد ، هر قدر صاحب جمال باشد ، زود خسته و بیزار میشوند .

در این جهان کوشش ، هر کاری را یکی سیردهاند . مرد شیر است و زن شیربان ، نگاهداری شیر از شیربویان دشوارتر است . رام کردن پهلوانی که از سیخ تا پشم با غول طبیعت کلاویز است و مایه زندگی را باید از دل سنگ و چنگ آهنگ این غول بیرون بیاورد . کار آسانی نیست . مرد باید در مقابل ، روح زن خود را بر لب دریائی ژرف و پریمند بهیند تا تسلیم بشود و گرفته فکری بکوتاهی گامه آب که بیگ نظر ته آن را بهیند قابل دوباره دیدن نیست . روح زن باید همچون آسمان بهار ، بر از مرغان غزلخوان باشد تا چشم از دیدن و گوش از شنیدن هرگز خسته نشود .

زن اگر خوشگلی باشد جای نگرانی نیست اما اگر خاطرش به پرده های بخت و حسرت زیانی آراسته نشد هرگز دلی در بندش نمی ماند و زیبایی ظاهر ، مدتها فرمانروائی نمی کند . حساکم بروجون ما این روح نادیده و زیبا پسند است اما نمیتوان او را مدتی زیانی ظاهر فریفت و در بند نگاهداشت . زود از این بند فرار میکند و بختجوی روح زیبا می رود .

روح را باید بر ترتیب زیبا کرد و گرفته زمین هر قدر مستعد باشد ، زن پرورش نیابد بر نمیدهد .

تربیت روح ، تنها از هنرهای زیباست . زنی که روحش به هنرهای زیبا پرورده باشد ، باغ بهشتی است که در هر خوش دورنمائی دل فریب تر از دیگری نمایان است . رنجوری و بیزاری در این باغ راه ندارد .

زن صاحب جمال روح پرورده ، آن آرزوی است که مرد را از هر چه خواستی در دنیاست بر نیاز میکند . از چنین موجودی غریزه جنسی و حسن زیانی مرد را نمی شنود و ما چنان بخوشی سرگرم میشویم که محالی برای سایر غرایز نمی ماند . اما چون بشر قابل ترقی است ، از تماشاگری روح زیبا ، رفته رفته علاقه مان از زیانی جسم کم میشود تا اینکه دیگر جز بقشنگی روح نمیردازیم . زنی که طبعش از هنرهای زیبا لطیف

و روحش تربیت شده باشد ، گرچه جمیل نباشد ، مرد را آسان اسیر میکند و بیدارک زیبایی های معنوی عادت میدهد و در عالم وجود یک مرحله بر فرازش می رود .

الته بر وسیله زخم میتوان از هنرهای زیبا نشاط برد ، لکن ناخاری که از دست ساقی بنوشند غیر از آنست که بدست خود بریزند . چندی دنیا از وجود زن روح پرورده ، گلستان و زندگی شیرین میشود . با چنین وجود آرزوی باقی نمی ماند اگر مصائب دنیا یکباره قسد ما بکنند با چنین رفیقی جای هراس نیست .

برای خاطر دوستی و محبت ، برای شیرین کردن زندگی ، برای آسان کردن مشکلات ، برای تسبیب برین ازلت های بی پایان روحی ، برای نمائی دادن روح مردها و وظیفه زنان است که خود را به هنرهای زیبا بیورراند و از این سرچشمه آب حیات بنوشند . عادت و عو را صنعت دل فریب میکند ، تعلیم اخلاقی را صنعت در جان می نشاند . صنعت بهترین اسباب دست مقاصد عالی است . و از اعجازش آنکه نگارند نیخورند و بدی را بخود نمی پذیرد . سخنی که دلها را بیازارد مردانی است ، موسیقی که روح را سفا نبخشند نیباید . تصویری که جان را نیروراند سوختنی است . صنعت آنست که وسیله محبت و نیکو باشد آنچه اسباب جنگ و دشمنی شود . صنعت نیست . روح را نمیروراند و با آسمان پرواز نمیدهد .

آنکه بر زیانی صنعت آموخته شد ، جز قشنگی و نیکو چیزی نمی بیند . خودش و هر که را در دنیا جسم و ماده است فراموش میکند ، یعنی دنیا همه مال اوست . دیگر چیزی نیست که بخواهد ، در محالی که چنین شععی بسوزد ، بنور خورشید نیاز نیست . در هر خانه که چنین زنی باشد ، از خوشبختی بر نیاز خواهد بود . هر چه را اسباب خوشبختی گفته اند ، فراهم کنیم یعنی باغ را مثل بهشت بیاریم و خانه را بهر چه علوم از وسائل آسایش و زینت تمهید کرده اند بر دازیم تا روح صنعت باینهمه مردگان جان ندمد سخموهنای را آراسته ایم . سخنوران باید در این جهان آسرا پیوسته در گفتگو و گفتار باشند . نوازندگان ، باید بزبان آسانی نغمه سازی کنند . چشم باید متصل جلوه و ناز های طبیعت را بهیند و آفرین بگویند . ولی باز عیشمان تاریک است - معشوقی که داریم که مثل خورشید این بساط را روشن کند یعنی زنی که هنر آموخته و روانش از قطرات فکر گویندگان ، دریائی گشته ، آنکه جانش از نواهای موسیقی

همچو نسیم نرم شده و خاطرش از زیبایی های جمال طبیعت نگاهرسانای باشد . با وجود چنین محبوس ، سخنوران و نوازندگان چه احتیاج داریم ، از سورت های زیبا می یازیم . هر جا که با او باشیم ، باغ بهشت و خانه آراسته است .

نقاشان ایران در هندوستان

نقاشان ایران در سرزمین هندوستان میدان وسیعی برای پیشرفت کار خود یافتند و در نتیجه آزادی عملی که بوجود آمد ، راه های جدیدی برای ابتکار و تنوع بدست آوردند . مقصود این نیست که گفته شود در ایران نقاشان برای پیشرفت کار خود آزادی عمل نداشتند ، ولی نقاشان قرن ۹ و ۱۰ هنر خود را بدرجای اتم رسانیده بودند ، که هنرمندان جوان جرات نمیکردند در راه دیگری جز استادان خود پیش روند .

در عهد شاهرخ و سلطان حسین و با سفر کتاب را فقط از این نظر تصور می نمودند که داستانهای آن بهتر فهمیده شود . خانواده ای تصور خود را از بازماندگان جنگیز میدانستند ، و از خواندن سرگذشت او لذت می بردند . نویسندگان ایرانی تاریخ مغول را برشته ای تحریر در آورده بودند ، و با امکاناتی که زبان فارسی با آنها میداد ، وقایع زندگی جنگیز را بصورت داستانهای بسیار شیرینی در آورده بودند . امرای مغول که بفرار گرفتن و پنهین زبان و ادبیات فارسی مباحثات می نمودند ، از شنیدن این داستانها لذت می بردند . نقاشان با تجربه دربار شاهرخ و سلطان حسین از موقعیت مناسبی که پیش آمده بود استفاده کرده این داستانهای شیرین را تصور نمودند ، و امرای مغول متوجه شدند که اگر شنیدن داستان لذت دارد ، دیدن تصاویر زیبای رنگین هر یو با آن ، لذتشان را چند برابر میکند .

در حقیقت اصل معنی و بصری ، چهار صد سال پیش از اینکه مورد توجه ملل مغرب زمین قرار گیرد ، در هنرهای بهترین نجومی وارد مرحله عمل گردید . تنها ، تاریخ وقایع زندگی مغول نبود که امرای مغول را مجذوب می نمود . شاهنامه ای فردوسی پیش از هنرهای داستانهای

دکتر عیسی بهنام
استاد دانشکده ادبیات

دیگر مورد توجه نواندهای تصور قرار گرفت ، یکباره جنگیز جانشین رستم شد ، و تاریخ قهرمانی جنگیز و تیمور مثل زلی جلد دوم شاهنامه فردوسی بحساب درآمد . امروز ما جنگیز و تیمور را پادشاهان ایران میدانیم . و ملتی در قاره آسیا وجود ندارد که بوجود خودخواهانی مانند این دو قهرمان میدانهای جنگ افتخار کند . ولی خونریزیهای این دو جنگجو بقدری ما را تحت تأثیر قرار داده که از مطالعه بقصد گوشه های زندگانی آنان صرف نظر کرده ایم . در حقیقت بعد از تیمور پادشاهان خیرخواه و هنردوستی مانند شاهرخ و سلطان حسین و حتی شاهزاده هایسفر و اسکندر سلطان ، بر کشور ما حکومت کردند که نمیتوان با آنها نسبت خونریزی و ظلم داد . و مردم در زمان آنها با آرامشی نسبی بسر می بردند ، و از حکومت آنها فارسی نبودند .

بهراد نقاش دربار سلطان حسین ، و دوست میرعلی شیرنوازی بود ، و این هر دو مرد از برجستگان شخصیت های ایران در آن زمان میباشند . جهانگیر و شاه جهان خود از نواده های «پایر» بودند ، و «پایر» از بازماندگان جنگیز بود . تمام اینها علاقه بسیار زیاد به هنر و هنرمندان داشتند ، و در دوران آنها رشته های هنری ایران با افتخارات بزرگی نایل شد ، مقصود این نیست که اگر شاهرخ و بابر نبوده هنر ایران با آن درجه ای پیشرفت که در آن زمان رسید نمیرسید . ما نخواهیم گفت اگر مغولها بایران نیامده بودند سنی و بهزاد با وجود تمهیداتند . در حقیقت هنر ایران سیر تکاملی خود را با وجود وقایع گوناگون می پیمود ، و از هنرمند ، خصوصاً در کشور ما ، احتیاج به تشویق دارد . نباید گفت که اگر سندی یا بهزاد مشوقی پیدا نمیکردند شعر نمی گفتند و شای نمی کردند . بهمین طریق نباید گفت فردوسی شاهنامه را برای سلطان محمود نوشت ، و اگر امیر

قرنوی نبود شاهنامه بوجود نیامد.

با این حال نمیتوان منکر این مطلب شد که اگر سلطان محمود و یا شاهرخ و سلطان حسین فردوسی و بهر حال کمک نمیکردند، و از آنها تشویق نمی‌بودند، وضع زندگی این هنرمندان در خطر می‌افتاد، و کار هنری آنها آشوبریکه باید پیشرفت نمیکرد. این مطلب درباره فردوسی کاملاً مسلم نیست زیرا آن هنرمند بهر حال توانست از آنچه که سلطان محمود باو وعده کرده بود استفاده نماید، ولی بهر حال موفق شد بزبان کتابخانه‌ی سلطان حسین برسد، و تعداد زیادی هنرمند بهر حال کتابخانه‌ی سلطنتی زیر دست او تربیت شدند، و کتابهای متعدد از آن کتابخانه موصوف گردید، که بسیاری از محتاجات آن امروز در دست ماست.

هنرگمناهی که شاهان ایران بهند رفتند و هنر خود را در خدمت سلاطین مغول هند قرار دادند جریان‌های مختلف هنری در آن سرزمین پدیدار شده بود، «یکه صورت‌سازی» یا باصلاح خارجی که امروز در میان ما معمول شده «پرتز» سازی در میان هندیان باب شده بود، و هر کس میخواست تصویر خود را داشته باشد، ابتکار برای همه میر تپید، ولی امرا و پادشاهان وسیله‌ی اینرا داشتند که نقاشان را بدربار خود جلب کنند، و با آنها مهربانی کنند، و از آنها خواهش کنند که تصویرشان را در صفحات حرق (باصلاح امروز آلبوم) تهیه نمایند.

یکه صورت‌سازی، در کشور ما زیاد معمول نبود، و اصولاً در ابتدای تاریخ ما هنرمندان میخواستند صورت اشخاص و حتی شاهزادگان علاقه زیاد نشان نداده اند، مثلاً در نقوش برجسته تخت جمشید صورت شاهنشاه با صورت ولیعهد و صورت سربازان و خدمتگاران یکی است. همین آنها دعاغ قلنس و زین و سبیل و رموی مجعد دارند و چشم‌شان بادامی است، حتی بهر حال هیچوقت سعی نکرده است تصویر حقیقی کسی را بسازد، درست است که وقتی سلطان حسین باهرا را روی تخت خود نشان میدهند آرایش ظاهری و لباس او را طوری نشان میدهند که توان شناخت که وی سلطان حسین است، ولی بهر حال نمیتوان آن تصویر را بمنزله‌ی «یکه تصویر» (پرتز) سلطان حسین بشمار آورد.

نقاشان ایرانی که بهند رفتند برخلاف رویه‌ی مکتب بهر حال سعی کردند برای پادشاه و درباریان «یکه صورت‌سازی» کنند. یکی از نقاشان هندی بقدری در این کار موفقیت یافت، که از طرف جهانگیر بدربار شاه عباس فرستاده شد، تا از شاه عباس تصویر بری سازد، و وقتی هنرمند هندی تصویر را برای جهانگیر آورد وی اظهار رضایت کرد از اینکه کاملاً شبیه به بدربار تاجدارش می‌باشد. نام این نقاش هندی «بنداس» است که طبق رویه‌ی ایرانی کار میکرد ولی در «یکه صورت‌سازی» تخصص یافت.



(شکل ۱)

میناتور در مکتب جهانگیر جنبه‌ی تزیینی خود را از دست داد، و شخصیت واقعی پیدا کرد. دیگر نقاشی، در نظر نداره داستانی از کتاب را مصور نماید، بلکه منظره‌ای از منظر دربار را نشان میدهد، همانطوریکه امروز دوربین عکاسی نشان میدهد، ولی این منظره با یک دنیا ظرافت و لطافت و هنر آمیخته است. در شکل یک در بالای صفحه، جهانگیر با قیافه‌ی خشن، آنطوریکه در آن روز شایسته‌ی پادشاهان مغول بود، نشان داده شده. این تصویر واقعاً از جهانگیر است، یعنی



(شکل ۲)

واقعاً شکل جهانگیر همان بوده که در این تصویر نشان داده شده است. گوشواری برگوش و گردن‌بندی از مروارید برگردن دارد، یکاگردن گوشوار و گردن‌بند امروز هم در میان بعضی از هندیان مرسوم است.

در پایین صفحه دوبانوی درباری در میان ملازمانشان دیده میشود، و لباس حریری بر تن دارند و از زیر دامن نازک، شلوار بلند و سیاهشان پیداست. در همان موقع در ایران بانوان درباری همین لباس را میپوشیدند ولی دامنه‌شان تا این اندازه نازک نبود.

دو سینه، مکتب‌پرانی در دست دارند، و در پشت سر بانوان ایستاده‌اند. این سینه‌ها در آن زمان گاز «امنی» را انجام میدادند. پهلوی آنها رامتگران آواز میخواندند و ساز مینوازند و دست می‌زدند. سبک کار این نقاشی شباهت فوق العاده به کارهای سنیع الملک در کتاب هزار و یکشب در کتابخانه سلطنتی گلستان دارد.

در شکل سو، نقاشی بنام علی‌قلی جبار، تصویر از شاهزاده‌ها روی تخت خود نشان داده و اگر کارهای عهد صفوی

بر سر قهرمانان این صفحه نقاشی نبود، می‌توانستیم آنرا بحساب کار میرزا بابا، نقاش فتحعلی‌شاه، بگذاریم. از خوانندگان خواهش میکنم حزیات این تصویر را با ذره‌بین نگاه کنند، تا زیبایی آن بریبرند. شاهزاده‌ی جوان، روی ایوانی که شبیه ایوان چهلستون در اصفهان است نشسته و مشغول شرابخواری است. در طرفین ایوان از یاسو نوازندگان جوان مشغول رامشگری هستند، و از سوی دیگر صاحب‌مصیبان جوانی با تنگ و تیرو کمانشان مراقب حفظ وی می‌باشند.

در سوی دیگر ایوان شاعران مترصدند که شعری در مدح امیر بسازند، و بیخوانند، و یک فرنگی در این مجلس شرکت دارد. این منظره ما را بیاد نوشته‌های «شاردن» و «تاورنیه» میاندازد و رابطه‌ی نزدیکی میان دربار شاه سلیمان و جهانگیر و پادشاهان قاجار به وجود می‌آورد.

این تصاویر متعلق به مجموعه‌ای است که در لنینگراد وجود دارد و اخیراً چاپ شده و در تهران میتوان آنرا دست آورد. انشاءالله در مقاله‌ی دیگری باز راجع به شاهکارهای آفرینان صحبت خواهیم نمود.

موسیقی دانان ایرانی در دوره اسلام

تأثیر ایران در موسیقی عرب

دکتر فروغ

رئیس اداره هنرهای دراماتیک

همانطور که قبلاً اشاره شده ترجمه کتاب احصاء العلوم فارابی در قرون وسطی در اغلب دارالعلمای بزرگ اروپا تدریس میشد و نفوذ موسیقی مشرق در مغرب زمین با ترجمه و انتشار این کتاب و کتابهای نظیر آن عملی شده است و این یکی از مباحث تحقیقی شایان توجه است ولی فعلاً جای بحث آن نیست. کتاب موسیقی الکبیر یکی از مهمترین کتابهایی است که درباره موسیقی مشرق نوشته شده و جا دارد که جداگانه و مبسوطتر و مشروحتر درباره آن صحبت شود. اما کتاب احصاء العلوم که از معتبرترین کتابهاییست که در قرون وسطی تدوین شده قسمت اعظم علوم و ادبیات متداول آن زمان را شامل میگردد و تا چند قرن پیش عموم دانشمندان مطالعه آنرا برهه محقق قرض میدانستند. این کتاب تقریباً سه قرن بعد از اینکه نوشته شد تحت عنوان De Scientiis دوبار توسط دو مترجم زبان لاتین ترجمه شد.

کتاب احصاء العلوم بهش فصل تقسیم شده است باین ترتیب: ۱ - لسان ۲۰ - منطق ۳ - تعالیم که بهت بخش منقسم میشود از اینقرار: اعداد، هندسه، مناظر، نجوم، موسیقی، افعال، حیل، ۴ - علوم طبیعی، ۵ - علوم الهی، ۶ - کلام.

در این کتاب فارابی در فصل مربوط به موسیقی رئیس مطالبی را که فراگرفته آن بر هر محصل فرض بوده فهرست وار بیان میکند و بطور خلاصه چنین توضیح میدهد که علم موسیقی شامل معرفت به انواع آهنگ است و اینکه این الحان چگونه و برای چه و با چه تألیف میشود و چه حالتی باید داشته باشد که عمل آن آفتد و ابلغ باشد و این شامل دو علم است موسیقی عقلی و موسیقی نظری.

موسیقی عقلی عبارتست از ایجاد الحان محسوس با آلاتی که بطور طبیعی یا مصنوعی برای آنها تهیه شده. آلات طبیعی جنجره و نهاله و ویولنت و آلات مصنوعی عارفت از مزامیر و عیdan و غیره. نوازنده نغمه و لحن را در آلات موسیقی ایجاد میکند ولی عالم موسیقی نظری علم آنرا که از علوم معقول است شرح میدهد و دلالت تألیف و اجزاء لحن را بدون توجه به آلات موسیقی بیان میدارد.

حکیم پس از آن بطرح موسیقی نظری میپردازد و میگوید:

اما موسیقی نظری به پنج قسمت عده منقسم میشود. قسمت اول میانی است که در آن درباره تعریف این علم بمنظور استخراج مباحث مخصوص آن و نحوه و کیفیت بکار بردن آن تعاریف و اجزاء و ترکیبات آن و شرط لازم برای محقق موسیقی بحث میشود.

قسمت دوم بحث درباره اصول این هنر و تحقیق درباره استخراج و تعیین نسبت بین نغمهها و طرز ترکیب آنها و انواع و تشخیص امتیازات و نحوه تألیف آنهاست بقسمی که با هم مؤلف باشند زیرا با تألیف این نغمههاست که لحن بوجود می آید.

قسمت سوم مربوط است به بحث درباره تطبیق آنچه در قسمت مادی بیان شده با استفاده از آلات موسیقی برای تعیین ارزش آنها.

قسمت چهارم بحث درباره ایقاع است که در حقیقت وزن نغمه محسوب میشود و قسمت پنجم مربوط است به تصنیف موسیقی بطور کلی و تألیف لحن کامل و تلفیق آن با کلام معلوم بطور منظم و مرتب و اینکه به اقتضای منظور اصلی و تعریفی که از لحن میشود چگونه باید آنرا بکار برد تا موسیقی آفتد و ابلغ باشد و مقصود از آن حاصل شود.

این شرح بسیار مجملی بود از آنچه که فارابی در احصاء العلوم درباره موسیقی بیان میکند. چنانکه استنباط میشود این رساله در حقیقت برنامه کار محقق موسیقی است به یک رساله تحقیقی و فارابی هم از تألیف و تدوین کتاب احصاء العلوم همین مقصود را داشته است.

سابقاً متذکر شده ایم که در اواسط سده نهم میلادی نفوذ و قدرت حکومت عباسیان رو به ضعف گذاشت و سلسله آل بویه تدریجاً نبرستان و عراق عجم و کرمان و فارس و خوزستان و حتی بغداد را تصرف خود در آورد و عامل ترویج علم و ادب و فلسفه و حکمت شد. توجه دینمیان و آل بویه به موسیقی بیش از پیش موجب ترویج آن در کشورهای اسلامی گردید. الا جمله انتقادیها که از سخر الدوله کردهاند اینست که گفته اند بسیاری از اوقات خود را در خلوت با سازندگان و نوازندگان معزوف معروف میداشته است. علاقه و عنایت بسیاری که بترویج علم و فرهنگ و ارتقاء مقام هنرمندان و دانشمندان در این دوره بهمت فرمانروایان و حکام آل بویه میشد از اقدامات سیاسی و اجتماعی ایشان استنباط میشود. عضدالدوله مؤسس و بانی بیمارستان عضدی در بغداد که تا چند قرن بعد یکی از مراکز عمده تحقیقات طبی محسوب میگردد نیز به موسیقی توجه خاصی داشت. عضدالدوله یکی از مقتدرترین شاهان آل بویه بود و سی و چهار سال یعنی از ۳۳۵ تا ۳۷۲ هجری سلطنت کرد و بغداد را تصرف نمود و دوران طولانی سلطنت به وی فرصت و اجازه داد که در ترویج هنر و ادب ایران در کشورهای اسلامی از هر فرصت استفاده کند. فخر الملك وزیر بهاءالدوله علمای موسیقی را در کف حمایت خویش قرار داده بود.

شاپورین از شیر وزیر دیگر همین پادشاه يك مؤسسه علمی تأسیس کرده که در آن متجاوز از ده هزار کتاب وجود داشت. وزیر مؤیدالدوله و فخرالدوله درامنهان دانشمندی چون صاحب بن عباد بود که از علمای عصر و اهل شعر و مرثی علم پرور بود و گفته اند که در کتابخانه او یکصد و چهل هزار جلد کتاب وجود داشته است. شمس الدوله پادشاه دیگر آن سلسله در حیدان حکیم عالیقدر بوداشند بزرگ این سبب را بوزارت خویش برگزید و رکن الدوله دانشمندی چون ابوالفضلین العمید که از بزرگان علم و ادب بود بوزارت منصوب کرد. این اقدامات اولاً موجب ترویج علم و معرفت و ترقی مقام دانشمندان و هنرمندان میگردد و ثانیاً مهتر آن این بود که بهمت و کوشش و تدبیر این بزرگان علم و سیاست هنر و فرهنگ ایران در اکتاف کشورهای اسلامی راه مییافت.

پس از آن بویه که حکومتشان متجاوز از یکصدسال طول کشید سلجوقیان نیز با وجود اینکه اسلام ترک نژاد بودند و نسبت ایشان بترکان غتر میزیسد در نتیجه فرارگشتن تمدن ایران بترویج فرهنگ و ادب و هنر این کشور کوشش بسیار کردند و خواجه نظام الملک و خواجه عمیدالملک و وزیران با تدبیر ایشان بودند و بهمت و کوشش اینگونه مردان آداب و رسوم ایرانی بیش از پیش رواج داده شد و نه تنها در خود ایران بلکه در آسیای صغیر نیز نفوذ فرهنگ ایران پایهای رسید که آثار آن بعدها در حکومت عثمانی نیز مشاهده میشد.

گوبندگانی چون امیر معزی و انوری و دانشمندی مانند حکیم عمر خیام و حجة الاسلام غزالی و علمای بزرگ دیگر که در علم پزشکی و نجوم مشهور زمان بودند در زمان حکومت این سلسله ظهور کردند. نظام الملک مدرسه نظامیه بغداد و نیشابور را تأسیس کرد. سلطان سنجر یکی از سلاطین مقتدر این سلسله بموسیقی علاقه فراوان داشت و کمال الزمان موسیقیدان معروف آن عصر در دربار او میزیست.

چنانکه در تاریخ مسطور است سلجوقیان بچند شعبه تقسیم شدند و در نقاط مختلف اراضی متصرفی خویش مستقلاً سلطنت میکردند ولی معروفتر از همه سلجوقیان بزرگ بودند که در اراضی ایران حکومت داشتند. این تقسیم حکومت بجای اینکه بزبان فرهنگ باشد بحدودان تمام شد. چون شهرهای کوچک بتدریج وسعت یافت و مرکز فعالیتهای سیاسی و فرهنگی گردید.

در مرکز هر ناحیه علما و دانشمندان و بزرگان گرد می آمدند و از لحاظ جمعی و تشرفیات و آداب و رسوم در مقام رقابت یا دربارهای دیگر بر می آمدند و همین رقابت بتفیع فرهنگ و هنر تمام شد. با وجود این فرزندان ایران در اطراف و اکناف حکومت وسیع اسلامی پراکنده بودند و بدین معارف ملی خویش میپرداختند. از طرف دیگر غزویان در اراضی وسیعی در شمال شرقی ایران و خراسان بترویج فرهنگ ایران پرداختند و همان راه و رسم سامانیان را معمول داشتند. بگفته پروفسور براون مستشرق معروف انگلیسی دربار پادشاهان غزنوی پادشاهان مجمل و باشکوه بود و از لحاظ نفوذ و شیوع فتنل و کمال و فعالیتهای علمی و هنری ترقی کرده که تمام دربارهای معاصر را در حکومت اسلامی تحتالشعاع قرار داد.

با اینکه سلطنت خلفای عباسی مدام رو بضعف و زوال میرفت از توجه عمومی ایشان بعلوم و هنر و مخصوصاً بموسیقی چیزی کاسته میشد. صفی الدین عبدالؤمن ارموی دانشمند بزرگ ایرانی که بعد از فراخی استاد مسلم موسیقی اسلامی است در دربار المصنم آخرین خلیفه عباسی مقام ارجحندی داشت. تکه مهمی را که باید در نظر داشت اینست که بعد از حجة الاسلام غزالی که از مشاهیر حکمای متکلم ایران در سده یازدهم و دوازدهم میلادی بوده موسیقی در مقابل متصرفان و عرفا و مرابطان رواج بسیار یافت نفوذ کلام این مرد عالیقدر در دارالعلم نظامیه بغداد و همچنین در دارالعلم نظامیه نیشابور و مخصوصاً مطالبی که در کتاب معروفش احیاء العلوم الدین در دفاع سماع بیان کرده موده مطالعه طلاب و محققان این دو مدرسه قرار گرفته و بطور قطع تأثیر فوق العاده ای در ترویج موسیقی در سراسر دولت اسلامی داشته و از نفوذ کلیتاً فرقه های فشری خبیلی که این هنر را تحریم میکردند بسیار کاسته است.

زندگی و آثار یک هنرمند کرمانیاه قرن گذشته

حسن نراقی

کسان بپیران، اما هنر نمیرشدان

یکی بقصه بگفتگان پیش تگر

(ادب الصالح)

از سرگذشت پر تحول صنایع ملی ایران و گذارش زندگانی هنرمندان کرمانیاه آن هم مانند سایر شئون اجتماعی این سرزمین، تاریخ مدون و جامعی در دست نیست، تانلهای کنونی و آینده کشور از سر تاریخی هنرهای نیاکان خویش و چگونگی تحولات آنها آگاه گردند. همچنانکه آثار هنری و شاهکارهای سستی گذشته و ذخایر گرانبهائی ملی نیز راتر سوانح هولناک تاریخی بنگار نیست و نابود گشته و یا به غارت و بیجا ریه شده. بطوریکه اکنون ما برای شناسائی هر یک از مظاهر دانش و پیشینیان فاگیر با بدست نیازمندی بسوی موزه ها و مجموعه های دیگران دراز کنیم و بیآنکه بشکسته و پاره های از کار افتاده ای کدر دل و پیرانه ها نهفته مانده است دلخوش باشیم. با اینحال چون یک سنگرمی هنوز هم از بر تو پاکدلی و نیاکاندیشی های نیاکانمان در چینه های روشن و امیدبخش دیگری بروی ما کتوده است. مانند گلچینه های پرازش و تاریخی اماکن مقدسه که با وجود دستم های غارتگر با زهم تاحدی محفوظ مانده است. و بالخصوص نرتری دیگری که دایع کرمانیاه این محله عدهای هنری دارد آتشکه چون در جایگاه اولیه و مکان اصلی خود باقی مانده سیمای سرایانهای هرهای قرون گذشته را نشان داده و شاهکارهای هنرمندان فراموش شده را زنده و با روح محض میازد و بدین است که از این راه اثرات عتیق و دقیق و اعلاطف خاصی را بدل و دیده بینندگان الهیام میبخشد. در صورتیکه آثار قدیمی مشابه آنها که از محل و مکان اصلی خود ریه و جدا شده است بطور قطع و یقین چنین اثر بخش

نبوده و دارای چنان کیفیت های روحانی نمی باشد چنانکه نمونه ای از اینگونه ذخایر غارت شده را در مقاله (آثار هنرمندان یک خاندان تاریخی کاشان) درج شده در شماره ۱۵ مجله هنر و مردم نشان دادیم که از کلیه مجرب و گلچینه های تاریخی کدر سده های هفتم و هشتم هجری برای اماکن عمومی و متجاهد مشرفه در کتابان ساخته شده بود. فقط چند قطعه ای که در آستان قنس رضوی و حرم قم بکار رفته تا کنون هم در جای اصلی خود باقی و برقرار می باشد. بنابراین سرنوشت سوم سایر ذخایر ارزنده تاریخی و آثار زینده هنری که جنبه عمومی و مذهبی هم نداشته بطریق اولی معلوم است. مانند گلچینه های حیرتکننده پادشاهان صفوی که شاردن فرانسوی يك قلم از آنها چهار هزار عدد ظروف زرین مرصع و گوهر نشان را در دربار شاه سلیمان بیچشم خود دیده است. و بازرگاران ثروت بی حسابی که پادشاه از هندوستان بر پشت بکشتار قیل و هفت هزار اسب و استر و ده هزار شتر بارگرفته بایران آورد که (بگفته مستر جمس فریر در کتاب تاریخ نادرشاه) ارزش رور آنها بالغ بر ۷۵۰ کرور تومان بوده است اکنون بجز مقدار ناچیزی از آن گلچینه عظیم که در خزانه بانک ملی دیده میشود و همین هم موجب شکفت و اعجاب جهانیان است حساسی نیست و نابود گشته.

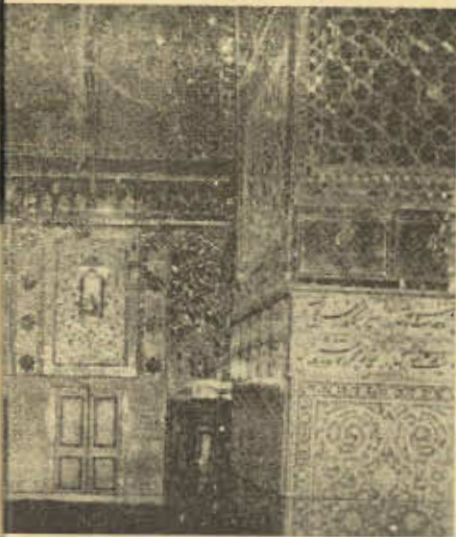
و با يك قلم هتگفت دیگر از غنائم هندوستان که بگفته مورخین شصت هزار جلد کتاب خطی نفیس بوده (که یکی از آن جمله مرقع گلشن متعلق بکتابخانه سلطنتی میباشد) و همچنین کتابخانه

معتبر پادشاهان صفویه که شاردن فرانسوی تعداد کتب آرا پاره هزار جلد مینویسد، سوی چند مجلدی که بکتابخانه آستانه مشهد داده شده از بقیه آنها اثری در میان نیست. و یا قطعه‌های بیشماری از فرشهای ایریسی وزیرت گرابها که قیمت پخش کاغذهای توانگران پادشاهان بوده و حتی در آرمگاه نام و در بدنه زیر پای جانوران باغ و حش هم گسترده بودند چنانکه تاورینه جهانگرد فرانسوی ضمن مشاهدات خود در یکی از کاغذهای شاه عباس دوم میگوید: آنقدر فرشهای ایریسی در زیر دست و پارچه‌ها بود که در کنار دریاچه‌های چهار شیر و سه ببر را هم روی فرشهای ایریسی دراز کشیدند. اما اکنون بجز چند قطعه قالی ایریسی که شاه عباس بزرگ باستان قس اهداء نموده چیر دیگری در ایران باقی نمانده است. و نیز در خزانه آن آستانه آثار هنری و تازی میهمی هم از دوره خوارزمشاه خواجه نظام‌الملک و پادشاهان گذشته و حتی سلاح‌های جنگی اعیان مختلف که نظیر آنها در جاهای دیگر یافت نمیشود موجود و محفوظ میباشد.

همچنین سایر اماکن مشرفه بواسطه آثار درختان نوق و هنر سلخای متوالی ایرانیان از حیث معماری، گچ‌بری، سنگ تراشی، آینه‌کاری، نقاشی و تذهیب، خوشنویسی و قلمزنی، منبت و خاتم‌کاری یا لاجورد گنجینه‌های زر و مسیم و غیره که در آنجاها انبوه شده بدون شک ما بزرگترین موزه‌های هنری دنیا هم چشمی و بلکه از جهات اسالت و تجلی واقعیت گرانمایه‌تر و آموزنده‌تر میباشد چه آنکه لطافت و طراوت فنی و بیستار و دقیق تاریخی بسیار راجع بهر عصر و زمان از در دیوار و سقف هر زاویه و رواق آنها با جلوه حقیقی خود آشکار و نمودار میگردد اما متأسفانه باید اذعان نمود که این منابع الهام‌بخش با آنکه هیچ‌یک از بناهای مشهور دنیا همچون واتیکان و کلیساهای تاریخی یا یاسوفیه و تاج محل و قصر الحمراء از حیث عظمت و شکوه و مجموعه‌های هنری با آنها برابری نمیکند بطوریکه باید و شاید تا بحال مورد بررسی‌های علمی و دقت کامل قرار نگرفته است. مگر آنکه امیدوار باشیم بر اثر کوشش و جنبشی که بناترکی در افکار محققین پیشرو جو افزیده و پدید آمدن تمایل و گرایش‌هایی که برای تحقیق و تتبع درمیان تاریخ اجزای کشور پدیدار گشته در آینده نزدیک تست با آثار الهام بخش اینگونه اماکن گام‌های مؤثر و سودمندی برداشته شود. اینک در این مقاله شمه‌ای از زندگی و آثار و کارهای یکی از هنرمندان بزرگ ولی گمنام قرن گذشته را نشان میدهم که چگونه با آنکه از اسانیدن نام عصر خویش بوده اما بعزت آنکه عصر خود را در تزیین و تذهیب اماکن مذهبی بسر برده و آثار هنری او بسوز و مجموعه‌های بیگانگان عرضه شده تا اکنون حتی در وطن خود هم بی‌نام و نشان و ناشناس مانده است.



مطلع قصیده قالی در کتیبه مرمر رواق توحیدخانه
صحن و قسمتی از رواق توحیدخانه آستانه مشهد



در آستان قس رضوی میان حرم و ایوان طاقی صحن قدیم رواق وسیعی است که بنام توحیدخانه معروف میباشد. در کتیبه این رواق قصیده مفصلی از حکیم قالی بخط نستعلیق روی سنگ مرمر قشر شده که مطلعش اینست:

زهی بمنزلت از عرش برده فرخ تو رواق
ز زمین زین تو محمود هفت کاخ مطلق
و پس از اشعاری چند در شأن و شرف قبه و بارگاه
امام گوید:

چو بود طاق رواق تو از قشوق ممترا
چو از طراز هیولی جمال هستی مطلق

هزروبردم



سپهر مرتبه شعبانعلی که یاد وجودش
بروزگار مؤید ز کردگار موفوق
نمود غم که گردد حدی طاق رواق
بقر ز قصر ستار و بارگار خورسوق
به بیل و دوده و گلغونه و مداد مزین
بزر و بقره و سنگرف و لاجورد و منفق

بعی باقر شاپور کلک مانسی خامه
که شکل بیل کند نونک خامه اش بیر بق

نوح منبع محسم کند بدایع کلکش
نسیم مشک و شمیم عسیر و نکلت زینق
چنانکه بز صورت کند بنمیت خامه
ععب زاغ و نعیم کلاغ و صیحه عقق
برنگ ریزی کلکش کند غیب بهار
شید بلیبل و پرواز سار و جیش لفق
بباحت تو رقم کرد قشقا که ز رشکش
زبان اهل بیان چون زبان خامه شود شق
چو گشت جنبر و سقفتو از تقوش نو آئین
چو نای قاخه و گردن حمامه مطوق
نصال فکرت قالی از سحاب معانی
بیوستان سخن گشت در ثنای تو مورق

هزروبردم



رأست: نمای جلوخان و گنبد مسجد و منبره آقا بزرگ در کاشان
چپ: طاق مقرب سردر در ورودی مسجد آقا بزرگ واقع در کاشان

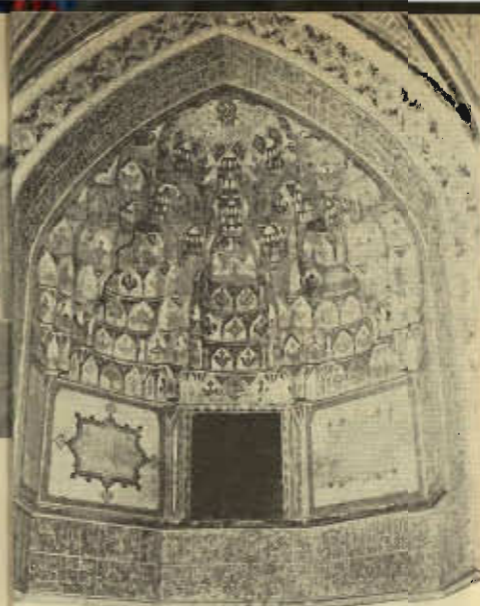
پس از درود سرود از برای سال طراوت
زهی زمین تو مسجد نه رواق معلوق (۱۲۵۰)
این قصیده در دیوان حکیم قالی با ۵۳ بیت در ردیف
حرف (ق) ضبط شده است.

با وجود چنین ستایش بیغی از نیروی هنری این نقاش توانا آن هم از زبان گوینده‌ای هنرمندانی همچون حکیم قالی که نظیر آن درباره هیچ هنرمندی از او شنیده نشده با اینحال در هیچ کجای دیگر نام و نشانی از او بمیان نیامده و حتی اعتبار السلطه در کتاب تاریخ مطلع السعدین که امکان آستانها به تفصیل بیان کرده است از پائین تعییرات و نقاش و رواق توحید خانه فقط بقرینه اسامی که در اشعار کتیبه نوشته شده با ایهام و اجمال چنین یاد میکند: (بانی عسیر و تزیین رواق توحیدخانه شعبانعلی نام و نقاش آن هم باقر نامی بوده است) و اینک سابقه تاریخی:

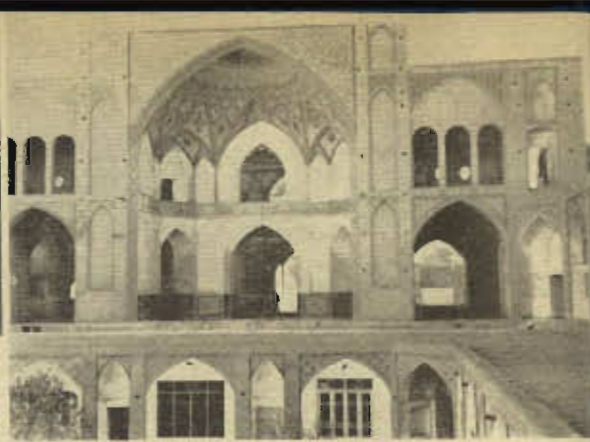
در عهد شاه سلیمان صفوی بر اثر زلزله شدیدی در مشهد خرابی بسیاری پدید آمد و اماکن آستانه وارد شده بود که بفرمان شاه و تشویق پیشوایان روحانی خرابی‌ها مرمت و از نو تعمیر گردید. ارجله دانشمند بزرگ عصر علا محسن فیض کاشانی که آن اوقات در مشهد میزیست میان حرم و صحن قدیم، رواق نوپساید را بنام توحید خانه بنا نهاد (بگفته مطلع الشمس و حدیقه الرضویه) و آماجرا محل درس و بحث و وعظ خود



قسمت بالین محراب گنبد مسجد آقا بزرگ در کاشان



سقف مقرنس گچبری محراب گنبد مسجد آقا بزرگ



نمای صحن مدرسه و مسجد آقا بزرگ در کاشان



منظره داخلی ساختمانهای جنوبی مدرسه آقا بزرگ و مسکن حاج نعمانی در کاشان

قرآباد. این بنا برزور زمان رو بورالی نهان تا آنکه در همه اول قرن سیزدهم هجری یکی از مردان نیکوکار کاشان بنام حاج شعبانعلی در مقام تعمیر و تزئین و تذهیب آنجا برآمد آن مرد بلند همت دارائی گراف خود را صرف خیرانه و میراث عمومی مخصوصاً ساختن بناهای مذهبی نموده بود و در کاشان دو باب مسجد و شبستان بزرگ و معتبر بنا کرده که هنوز هم آباد و معهود است. یکی از آنها در جوار بقعه خواجہ تاج الدین بود که پس از ساخته شدن مسجد و مدرسه آقا بزرگ در داخل و قسمت شمالی سردر این مدرسه واقع شده دیگری مسجد و شبستان وسیع و مفصلی است در محل درب زیارت حسین بن موسی که مطابق کتیبه کاشی کاری محراب آن در سال ۱۲۴۶ هجری پایان یافته است.

حاجی شعبانعلی پس از آنکه روائق توحیدخانه را نیز در شبستان مرمت و تجدید بنا نمود از هنرمندان یگانه کاشان حاجی مهدیباقر نقاشی قلمری که در قفسه سازی و نقاشی ماهر و مشهور بود خواستن تزئین و تذهیب آنجا را نمود. و آن هنرمند عالی مقام چون مردی وارسته و بی نیاز بود و تزیین آنستادهای جز آنست که پیش از این بی سر فرو نمی آورد با طیب خاطر آماده شده مشغول بکار گردید.

در آن هنگام شهر مشهد مرکز هنرمندان فنون گوناگونی

بود که با مر فتوحعلی شاه سرگرم بطرح بنا و ساختمان صحن جدید و تعمیر و تزیینات ابنیه آستانه و نصب در طلای مرصع و گویهر نشان در محرم مظهر بودند. طولی نکند که هنرمندانی های حاجی سید باقر دقت نظر هنر شناسان زبده و برگزیده ای را که از هر جانب بدانجا شتافته بودند بسوی خود جلب نمود و انگشت نهان گردید.

طوری که حکیم قاضی که این ایام ساکن مشهد و از نزدیک شاهد و ناظر آثار او بود بکاره شیفته کاک حجاز آسا و دلپایه ذوق هنر پرور حاجی سید باقر گشته قسمیده نامبر در آ با بیان عیذا و اوصاف اغراق آمیزی که در باره هیچ نقاش و هنرمندی تاکنون گفته و شنیده نشده برای تفر در کتیبه آن روائق اشاد میکند.

حاجی سید باقر در سال ۱۲۵۰ قمری پس از پایان یافتن کارهای او در آستان قدس بزرگه خوش کاشان بازگشت نمود. بعد از چندی هم چون بنای عالی مسجد و مدرسه آقا بزرگ که مجاور خانه وی بود ساخته و پرداخته شد و سرپرستی تزئین و نقاشی های سقف و ستون و کتیبه های آنرا عهدمدار گردید. بجزه کاری روی ملاق معلق و سقفهای مقرنس سردر

بزرگ مدرسه و محراب گنبد و طرح تزیین و سلیس و نقش و نگارهای داخل گنبد را با خطوط جلیسائی در کمال مهارت و استثنای روحه و نیز در آرایش کتیبه های گچبری متعدد آنجا با خطوط و سحر نویس نامی کاشان استاد محمد ابراهیم سلمانی هنرکاری و شرکت نمود.

حاجی سید باقر در دوران بیری و پایان زندگانی بیشتر اوقات خود را در قفسه که آغا آب و ملک و باغ و گلستانی داشت با سرگرمی به معاداری و کارهای روزنایش میگذراند. در فصل زمستان که بکاشان میآمد گروهی از جوانان یا ذوق و استعداد هنری مخصوصاً از خانواده های اعیان و اشراف مانند غفاری ها و خاندان ملک الشعراء صبا معروف به ضرابی ها و غیره در بر او مشغول گرد آمده با کتب پر مغز هنری از محضر او بهره مند میگرددند. چنانکه اغلب از نقاشان بنام و برجسته کاشان که در نیمه دوم قرن گذشته با روح شهرت رسیده از مکتب این استاد و شاگردان او الهام یافته بودند. از آن جمله میرزا بزرگ غفاری (برادر کهنتر سنیبه الملک و پدر ابوتراب خان نقاشانی و گنار الملک معروف) بوده است که بعدها یکی از هنرمندان بنام و مؤسس یک خاندان بزرگ هنری گردید.

یک تن دیگر از شاگردان برجسته مکتب نقاشی آن استاد طالبقدر میرزا عبدالوهاب غفاری (عموزاده فرخ خان امین الدوله) بوده و او پس از مسافرتی که با نخستین گروه دانشجو بان در زمان ناصر الدین شاه با اروپا نمود پرشک و نقاشی پررنگ گردید.

از آثار هنری باقیمه وی نقش و نگار تالار بزرگ تمام نقاشی شده خانه میرزا ابوالفضل حکیم باشی واقع در کوئی

مسجد آقا بزرگ کاشان است که قسمت های مهمی آن هنوز با آب و رنگ اصلی خود و این امضاء (رقم کمترین عبدالوهاب غفاری) جلوه گر است. و علاوه بر چندین صحنه باغ و بوستان و شکارگاه تصویر و تابلوهای ذیل نیز سالم و محفوظ مانده:

- ۱- تصویر شاه نعمت الله ولی و چند تن از عرفا
- ۲- ایلی و محبتون و معاشرت محبتون با حیوانات
- ۳- شیخ نعمان و دختر فرنگی
- ۴- کلیلا و راهبهای نصرانی
- ۵- بارگاه یوسف و بدرقش زلیخا را در حالیکه پیر شده است

۶- یعقوب و اسماعیل در حالت حضور برای قربانی شدن و نیز در حمال اندرون همان خانه حکیم باشی اطاق آینه کاری بزرگی ساخته شده که روی جدار و ستونهای آن هم تصویرهای رضائی ارشاد هیرویزگان قلم (ابوالحسن غفاری صنیع الملک) نصب شده بود که پارهای از آن تعاویذ اکتون در اختیار آقای ضیعی یکی از بازمندان کاشان حکیم باشی میباشد و وعده داده اند که در موقع گشایش موزه آثار تاریخی کاشان در باغ شاه فین بدان مورد اهداء کنند.

پس از درگذشت حاج سید باقر بگانه فرزند او نام حاج میرزا علیرضا قصری که زود دست پدر پرورش یافته بود در قفسه سازی و نقاشی آب رنگ مهارتی بسزا داشت و گاهی که به تهریک ذوق و برای تقنین قفسه های طریف یا تابلو زیبائی میساخت فقط بعنوان ارفغان بدوستانش می بخشید. زیرا که او نیز به پیروی از پدر آثار هنری خویش را با مال و جاه سودا نمیکرد.

اهمیت اسب‌گزینی‌اتان در ایران باستان

۲

بخش دوم
دوره هخامنشی

محمد حسن حسار
موزه دار موزه هنرهای قزلباشی

با ظهور کوروش بزرگ، که سخن درباره رسالت بشری، و اهمیت او در تاریخ ایران و جهان، بسیار گفته شده، امپراتوری بزرگ هخامنشی بنیان گذاشته شد. سواران دلیر ایرانی، بر اسبهای تیرتاز خود، منتهای زیادی را زیر پرچم پرافتخار هخامنشی متحد ساختند. توجه شدید کوروش کبیر باسب‌سواری، از آغاز کودکی زیاد بود. گزینش و تربیت اسب، از علاقه شدید کوروش باسب‌سواری هم‌چنان یاد میکند - وی می‌نویسد: «کوروش، مخصوصاً باسب‌سواری، عشق مفرط و بی‌پایانی ابراز میداشت» باز او می‌نویسد: هنگامیکه ماندان، مادر کوروش، میخواست پس‌از دیدار از دیدن بیاروس بازگردد، استیاز، بسبب علاقه شدید بکوروش کوشید تا او را نزد خود نگاهدارد. بهین‌اسب باو گفت: «اگر نزد من بمانی، تمام اسبان من در اختیار تو خواهد بود، هر کدام را که خواهی سوار شو، و چون خواهی بخاندات بروی، هر يك از اسبها را که خواهی، با خود ببر» و نیز می‌نویسد: هنگامیکه کوروش عزم سفر پارس کرد، استیاز نیز باو اجازه داد، از اصطبل شاهي اسبان را که میبستند برگزیند. باین ترتیب کوروش اسب‌سواری را در راه آموخت. کوروش پس از مراجعت بیاروس، در انجام رسالت بشری و تاریخی خود موفق گردید. او نه تنها پارس را از زیر نفوذ ماد آزاد کرد، بلکه ماد را نیز مطیع ساخت، و با اتحاد پارس و ماد هشته مرکزی امپراتوری بزرگ هخامنشی را بوجود آورد. در اینجا اگر چه منظور ذکر تاریخ نیست، اما ناگزیر برای روشن شدن ارزش اسب در ایران باستان، بخصوص در دوره هخامنشی، باید از وقایع تاریخی این عصر نیز سخن گفت. چنانکه میدانیم کوروش بزرگ پس از تسلط بر ماد، پیشرفت خود را بسوی لیدی، که دشمنی سرسخت و پادشاهی دولت جدید ایران بود آغاز کرد. ذکر حوادث مربوط بجهنگ کوروش و کرزوس از آن جهت که، تجربیات این جنگ سبب تحولاتی در ارتش ایران شد، تا حدی لازم است. کوروش در اولین برخورد با سپاه لیدی موفق شد، کرزوس را مجبور بفرار و حصارش شدن در سارد سازد، و برخلاف تصور کرزوس، بسرعت خود را باین شهر رساند و آنرا بمحاصره گرفت. در این زمان سواران نظام لیدی در نهایت قدرت بود، و در شجاعت هیچ ارتشی بپای آن نرسید. کوروش چون متوجه شد، در دشتهای وسیع مقابل شهر سارد، نمیتواند با سواران نظام لیدی جنگ کند، تدبیری اندیشید، و دستور داد، تا برشته‌هایی که برای حمل خواربار بکار میرفتند، سربازان پارس شستند و این شترها را در پیشانی سپاه خود قرار داد. این تدبیر بدان جهت اتخاذ شد، که چون اسب از بوی شتر بیزار است، و بدین ترتیب اسبهای سواران نظام لیدی در برابر شترها ایستادگی نمیکردند و مجبور بفرار میشدند.

این حمله جنگی بزودی اثر خود را بخشید، و سواره نظام کوروس، که تنها امید او برای پیروزی در جنگ بود، گرفتار بی نظمی و شکست شد. (۵۴۹ ق م) - گرتون مینوید: «در حالیکه کوروش با شرفیات خاص، قربانی‌هایی بیدایان تقدیم میکرد، سپاه پارس پس از صرف غذا، و شستشوی منظمی با سلاح و کلاه‌های زیبا و متنوع، و زره و کلاهخود مجهز شده، بر بوزه و زابوی اسبها نیز زرهی مخصوص قرار دادند، و بر اسبهای زمین‌دار زرهی بتن کردند. اسبان گردونه‌ها نیز با سفیدهای فلزی در دو جناح خود مجهز شدند، قسمی که تمام سپاه در آهن و فولاد، و لباسهای ارغوانی رنگ میدرخشید.»

این توصیف گرتون، تجهیزات سواره نظام و اسبهای ایران را تا حدی روشن میکند. در پایان این جنگ خونین بود که، سپاه کوروس روپرار نهاد، گرتون مینوید: کوروش تصمیم گرفت که آنها را تعقیب کند، اما سپاه پارس سواره نظام نداشت، و کوروش ناچار، داوطلبانی از مادها و هیرکانیا برای اینکار انتخاب کرد.

وی مینوید: «سوران مادی اراپهائی را که برای لوازم جنگی بود، تمساح کردند، و آنها را وادار کردند که بازگردند، و عدای دیگر اراپهائی از زبان زیبا را که، همسران و معنوقهای آسورها بودند تعقیب کردند و آنها را دستگیر نمودند، و باور سوگاد آوردند.» کوروش از مشاهده این موفقیت‌ها، و اینکه دید سپاه پارس نمیتواند در این تعقیب شرکت کند، آندو حکین شد، و در همین هنگام بود که سپاه پارس سواره نظام تربیت کند. نوشته گرتون نباید سبب ایجاد این فکر شود، که سوازی براس را کوروش با اسبها آموخت و قبل از او پارسها از سواری بی اطلاع بودند.

زیرا وی هرگز به راحت نوشته که پارسها سواری نمیدانستند، بلکه او مینوید: «در سرزمین پارس بعلت کوهستانی بودن منطقه، سواری و تاخت و تاز با اسبان امری نادر بود.» معلوم میدانیم که آریائی‌ها، قبل از ورود بایران، با اسب سواری آشنا بودند، و پارسها نیز نمیتوانستند از اسب سواری بی اطلاع باشند.

بیاوریم باید گفت که، پارسها سبب کوهستانی بودن محل زندگیشان، محیطی مساعد برای پرورش اسب نداشتند، و از اسب بعنوان یک وسیله سواری و جنگی استفاده نمیکردند. دلیل دیگر این مطلب آنست که، حتی پس از ایجاد امپراطوری بزرگ هخامنشی، اسبهای مورد نیاز شاهنشاه و ارتش از سایر ایالات ایران تأمین میشد.

همین سبب کوروش بزرگ کوشید تا در پارس پرورش اسب را متداول، و پارسیان را بسواری تشویق کند و در اینکار نیز موفق شد.

چنانکه گتیم گرتون مینوید: «کوروش از مشاهده عملیات و اقدامات مادی‌ها و هیرکانیا، درمل احساس حسرت و ناراحتی میکرد، که چرا در این روز، دیگران نائل با اقدامات درخشان شدند، در صورتیکه خود و متابعتش باید در محلی، غنث و پیهوده باشند» (جای تعجب است که چرا گرتون، کلمه «خود» را بکار برده، در حالیکه او مینوید که: کوروش در این هنگام، سوار کاری ماهر، و جنگجوی بی مانند بوده است). بهرحال کوروش در این هنگام سرگزیدگان پارس را اجتناب، و مزایای داشتن سواره نظام را آنها گوشزد کرد، چون نومیان غنثی که از ایده‌ها گرفته بودند، تعداد زیادی اسب و سوار بزرگ وجود داشت، با هر کوروش این اسبها را بین پارسها تقسیم کردند.

گرتون مینوید: «حمله پارسها، دستور کوروش را با وجود ضعف فراوان بکار بستند، و این عادت ملکه آنان شد، و حتی امروز یک فرد پارس آنگاه در زیبایی و اصالت ممتاز است که، بر گرده اسب هنرنمایی کند بهمارت آخری، پارس ممتاز بیاده راه نمیرود، و بدون لبخوشی در برابر دشمن نمی‌ایستد.»

کوروش نقشه هوشمندانه خود را توانست پس از فتح سارد چنان به مرحله عمل درآورد، که قبل از جنگ بابل (۵۳۹ ق م) سواره نظام پارس وارد میدان عمل شده بود. کوروش بزرگ



خواجه‌فرمان مقدونی - از سنگ‌نگاره‌های پلایای آپادانا

با اسبهایی که در جنگ بدست آورده بود، و با اسبهایی که بعنوان پیشکش با او تقدیم میکردند. سواره نظام خود را تشکیل داد، علاوه او با این کار بحدی بود که، تنها هدیه‌ای که میدادند اسب و سلاح بود.

گذشته از تشکیل سواره نظام، کوروش بزرگ، در ساختن گردونه‌های جنگی نیز تجدید نظر کرد، و دستور او چرخهای محکمتری برای گردونه‌ها ساختند. طول محور چرخها را نیز، زیاده‌تر کردند، تا هنگام حرکت سریع، خطر واژگون شدن آنها کم شود. محل راننده گردونه بصورت برج ساخته شد، و گردونوران و سرباز دیگری که بر گردونه سوار میشد، هر دو دارای زره و خود و سایر ساز و برگ مورد نیاز بودند. برج چرخهای گردونه نیز، قطعات آهنی نیز شکل داس برده قرار میدادند، تا هنگام حرکت گردونه دسته‌های سپاه دشمن را با آسانی بشکافد. سواره نظامی که بصورت کوروش ایجاد گردیده بود، از نظر ساز و برگ مجهز، و نیرومند و برجیال و شکوه بود.

گرتون درباره سپاه کوروش، هنگام حمله ببابل مینوید: «برقی زره و کلاهخود سپاهیان، در دشت پهناور موج میزد، سر اسبان را که با زین و برگه و براتی پاکیزه مجهز بودند، با هنگولهائی از پشم ارغوانی زینت داده بودند. بر گرده اسبان اراپه‌ها زره محکمی محلق بود، در صورتیکه سر بسته اسبان سواره و با زره پوشانده بودند.»

آنچه گرتون در شرح تاج گذاری کوروش در بابل مینوید، علاوه بر اینکه روش اسبان و هوشیارانه او را در کار اداره مشرفاتش نشان میدهد، حاوی اطلاعاتی راجع بآب در دوره هخامنشی نیز میباشد.

او در شرح متصلی درباره عظمت، و شکوه این مراسم مینوید: «در دو طرف خط سیر شاهنشاه، ابتدا سربازان بیاده ایستاده بودند، و فراشها مأمور حفظ نظم بودند و بکسی اجازه نمیدادند از صف سربازان عبور کنند. تعداد سربازان بیاده در دوسو، چهار هزار نیزه‌دار، و پس از آن هزار سرباز دیگر قرار داشتند. کلیه افراد سواره نظام در دو طرف از اسب بیاده شده، و با احترام شاهنشاه دستها را زیر شتل خود مخفی کرده بودند. سواره نظام پارس در طرف راست، و سایر متحدین در طرف چپ راه قرار داشتند.

هنگامیکه درهای کاخ گشوده شد، مردم با کمال تعجب گاوهای در کمال زیبایی مشاهده کردند. این گاوها چهار بچه‌ها ظاهر شدند، و آنها را برای تقدیم ببردوک (خدای بزرگ بابل) و بپنی دیگر از خدایانی که روحانیون تعیین کرده بودند، برگزیده بودند. پس از گاوها که بطور باشکوهی قربان شده بودند، اسبهای مقدس، که با نخار خورشید قربانی میشدند در حرکت بودند. پس از اسبها، گردونه‌ای که اسبهای سفید آنرا میکشیدند، و مخصوص بعل مردوک بودند

مجسمه برتری سوار هخامنشی -
قرن ۵-۶ ق. م. موزه بریتانیا



دیده شد، و پس از آن گروهی خورشید، که چندین سال قبل نداشت بر آن قرار گیرد، با اسبهای نابین در حرکت بود. «گرفزون سپس چگونگی حرکت موکب کوروش را شرح میدهد: «پس از آن دویت اسب که برای کوروش تربیت شده بودند با اسب‌های از طلا، و روپوشی از نمدهای طولی، بانست پیش برده می‌شدند»^۱.

باین ترتیب کوکبه باشکوه کوروش بزرگ مقدس، که باید در آنجا قربانی انجام گیرد رسید. گاوها را برای مردوک، و اسبها را برای خورشید قربانی کردند. در این مکان بود که، یک مسابقه اسب دوایی ترتیب دادند. و در آن یک جوان سکائی پانزده نعل میدان سپهرین را عقب گذاشت. کوروش بزرگ از او پرسید: «آیا حاضری اسب خود را با اسب من عوض کنی؟» او پاسخ داد که «اسب خود را با اسب من عوض نمی‌کنم». پس از این مسابقه، با هر کوروش مسابقه گردونه‌ای ترتیب داده شد. توجه کوروش نسبت با اسب سواری بیشتر از اینجا پیداست که او با افراد مورد علاقه خود، مخصوصاً اسبهای زیبا و اسبل، با لگام‌ها بعنوان پادشاه میداد. این هدیه‌گر آنها نشانه علاقه او با اسب و پرورش اسب بود.

این ترتیب حرکت کوکبه شاهنشاه، تا آخر دوره هخامنشی برقرار بود. چنانکه هرودت در شرح حرکت خنایار شاه از سارو به یونان می‌نویسد:

«در بنیادین لشکر ماههای به، لوازم قشون را می‌بردند و در دنبال آنها لشکری که از همه گونه ملک ترکیب یافته و با هم مخلوط بودند حرکت میکردند. وقتی که بیش از نصف قشون گذشت، فاسلهای پیداشد و پدیده شاهی نمودار گردید. در جلوی شاه سواره نظامی ممتاز که از تمام پارس جمع آوری شده بود و از عقب آن هزار سوار مسلح به نیزه، که نیز از پارسها انتخاب شده بودند، و بزمه‌های خود را با این داشتند می‌آمدند. بعد از اسب مقدس سیاه، با پراچ‌های ممتاز، اینها را اسب سیاه گویند. از آن جهت که، در ماه جنگهای همت معروف بنیاسه و در آنجا اسبهای ممتاز تربیت میکنند. پس از اسبها، گردونه‌های مقدس (زوس) که آفرای به هشت اسب سفید بسته بودند، حرکت میکرد. زمام این اسبها را شخصی بدست گرفته از عقب آنها راه می‌پیمود. چه کسی نمیتواند در ارابه بنشیند. بعد از ارابه (زوس) ارابه خود خنایار شاه که با اسبهای سیاه بسته بود می‌آمد. پهلوی او شخصی که جلوی اسبها را داشت پیاده میرفت. هرودت می‌نویسد: خنایار شاه هنگام لشکر کشی یونان چون شنیده بود که اسبهای تسالی در یونان معروفند، یک مسابقه اسب دوایی بین اسبهای یونانی و ایرانی ترتیب داد، که برنده این مسابقه اسبهای پاریسی شدند.

دو گراز کارهای مهم کوروش بزرگ، که اسب را مهم بدان داشت، ایجاد چهارخانه است. کوروش دستور داد که در راههای امپراطوری هخامنشی، بنامه‌های که یک اسب قادر باشد سرعت طی کند، چهارخانه‌هایی بنا کنند، و اسبهای یکی در آن حاضر نگاهدارند. یک‌های حامل فرامین سلطنتی، بدون توقف، در فاصله‌هایی معین، اسب خود را با اسبهای تازه نفس عوض میکردند. باین ترتیب اوامر شاه با سرعت زیاد و جبرتناور با ایالات تابعه اعلام میشد، و اخبار سرعت بمرکز کشور میرسید.

ایجاد سواره نظام، و تنفیذ سواری در دوره کوروش بزرگ سبب تغییراتی در لباس پارسها شد و لباسی مادی که برای سواری مناسبتر بود، مورد استفاده سوارکاران و بزرگان پارس

قرار گرفت. چنانکه گفتیم، سوارکاری، پرورش اسب در ایران باستان اهمیت زیادی داشت. کلیه مورخین بزرگ معاصر با هخامنشیان درباره اهمیت که ایرانیان به سواری میدادند، مطالبی نوشته‌اند. هرودت می‌نویسد: «آنها (پارسها) اطفال خود را از سن پنجسالگی تا سن بیست سالگی، فقط سحر می‌آموختند. و آن سحر عبارتست از: اسب سواری، تیراندازی، و حقیقت گوئی». «بسیار همین روش آموزش، پارسها در سواری آنگنان مهارت می‌یافتند که، در حال حرکت چهارنعل با اسب، میتوانستند پیاده یا سوار شوند (سوار خوبی) و با تیراندازی، و روبین برای کنند. قبیله‌های زدن بر اسب بین ایرانیان معمول بود، که با سنی ایرانیان آنرا از اسکاها آموخته باشند».

گرفزون درباره طرز آموختن این روش می‌نویسد: «برای این بازی يك یا چند دکل با ارتفاع شانزده پا، در خط سیر سوار نصب مینمایند، و بالای آن پیاپی پیکره‌های گوناگون قرار میدادند. سوار تیر و کمان بدست بسوی دکل میتازد، و همیشه از دکل تجاوز نموده از راست یا چپ عقب برگشته، در همان حین تاخت، تیر را بطرف پیاله می‌اندازد. این ورزش در تمام شهرهای ایران رواج دارد، و حتی سلاطین در آن شرکت میکنند.»

شکار و چوگان بازی، که در دوره هخامنشی بسیار متداول و مورد علاقه بود. نیز نیاز فراوان به نایل و چابک سواری داشت. سواری هنری بود که پارسان بآن افتخار میکردند، این افتخار تنها برای سرن و جوانان و نجیب‌زادگان نبود. بلکه پادشاهی بزرگ چون داریوش، در سنگ نشسته نقش رستم پایتکه سوارکاری ماهری است افتخار میکند. داریوش بزرگ در سنگ نشسته نقش رستم چنین می‌گوید:

«خدای بزرگ است اهورامزدا، که خوبهایی که دیده میشود آفریده، که شادی را برای مردم آفریده... من هم بدست وهم بابا تربیت شده‌ام، گاه سواری، سوارکار خوبی هستم، و گاه تیراندازی، تیرانداز ماهری هستم، هم سوار وهم پیاده، و گاه نیزه‌داری نیزه‌دار خوبی هستم، هم پیاده وهم سواره». «باین ترتیب اهمیت سواری و سوارکاری در دوره هخامنشی روشن است. بمرکت همین توجه بود که، جنگاوران پاریس توانستند امپراطوری هخامنشی را، از «سگستان آنطرف سند گرفته، تا کوشا (حیره) و از هند گرفته تا سارد» زیر پرچم پرافتخار هخامنشی متحد سازند.

بجز نساکه درباره آن سخن گفتیم، مراکز دیگری برای پرورش اسب در دوره هخامنشی وجود داشت. بابل یکی از این مراکز بود. هرودت می‌نویسد: «ساتراب بابل در اصطبل خصوصی خود، غیر از اسبهای جنگی تعداد هشتصد اسب، برای جفت گیری با مادبان داشت، و تعداد مادباها شانزده هزار بود». ارمنستان نیز یکی دیگر از مراکز تربیت اسب بود، و هم‌مساله بیلگام جشن مهرگان، ارمنستان بیست هزار گاو، اسب، و بعنوان هدیه به شاهنشاه تقدیم میکرد. بعضی از ایالات دیگر نیز خراج سالیانه خود را بصورت اسب می‌پرداختند. قربانی کردن اسب که بنظر میرسد یک سنت آریایی باشد، بین همه اقوام هند و اروپایی معمول بود. در هند و ارمنستان اسب قربانی میشد. در پشته‌ها نیز دیدیم که چگونه شاهان کیانی، برای ناهید اسب قربانی میکردند. قربانی کردن اسب بنا بر گفته مورخین، در زمان هخامنشیان نیز متداول بوده.

هرودت می‌نویسد: «پارس‌ها عادت دارند که روز تولد خود را جشن بگیرند، و در آن روز آنها حق خود میدانند که غذای مطبوع‌تر از روزهای دیگر صرف کنند، اعیان و اغنیا گاو و اسب با شتر با خری میکنند و آنرا یک بارچه در اجافی بزرگ کباب میکنند». مورخین یونانی نوشته‌اند که، مغان نگهبان گور کوروش، هر ماه برای کوروش اسبی قربانی میکردند. در مراسم تاجگذاری کوروش در بابل نیز، دیدیم که چگونه قربانی اسب انجام گرفت.

۱ - کتاب کوروش نامه، گرفزون - ترجمه مهندس شایخی، صفحه ۱۳۳.

۲ - کتاب کوروش‌گیر، آقای دکتر هادی هدایی.

۳ - جامه‌های پاریسی در دوره هخامنشی - آقای یحیی زکاة، ج ۱، همین مجله.

پوشاک زنان مردان شاه آباد غرب و قصر شیرین

مصطفی صدیق

رئیس اداره کتب و اسناد دانشگاه و مشاور عالی مجرای زیبای کشور و رئیس اداره کل موزهها و فرهنگ عامه

قصر شیرین و شاه آباد غرب از شهرستانهای استان پنجم (کرمانشاهان) و نزدیک بیکنیکر هستند. آمار عمومی در سرشماری آبانماه ۱۳۳۵ خورشیدی خود جمعیت این دو شهرستان را ۲۸،۲۴۷ تن (۲۳،۹۰۱ تن در قصر شیرین و ۴،۳۴۶ تن در شاه آباد غرب) صورت داده است. مردم این دو شهرستان توانستند با گذشت روزگار و پیدایش پوششهای گوناگون، پوشاک کهن خود را تنها اندازه‌ای بهمان صورت که بود نگاهدارند.

در این گفتار، پوشاک مردم شاه آباد غرب و قصر شیرین و بخشهای پیرامون آنها (کیرند، گوران، هلیلان، سرپل زهاب، سومار) یکایک یاد و شرح داده خواهد شد.

«پوشاک زنان»

کلاه - بیشتر زنان موهای خود را می‌بافند و کلاه مخیلی تر کردار بی‌لبای بصر می‌گذارند. برخی از زنان گیسوان بافته خود را روی این کلاه مخیلی گره می‌زنند و برخی دیگر پس از شانه زدن، آنها را در دوسوی چهره، آزاد، رهنا می‌کنند. این کلاه را دره گزیده و «قصر شیرین» و «گوران» (کلان) و در شاه آباد غرب (کلتو) و در «سومار» و «هلیلان» (کلتو) می‌نامند (شکلهای ۱ و ۲).

سریه - دستمالی است ابریشمی و چهار گوش منگی

و آن را پیش از بستن بصر به شکل اجک درمی‌آورند. آنگاه میانش را روی پیشانی می‌گذارند و دوسویش را به پشت سر می‌برند. و چپ و راست می‌کنند و باز برمی‌گردانند و بر روی پیشانی گره می‌زنند. سریه در «گوران» و «کیرند» (سروان) و در «سرپل زهاب» (سروان) نامیده می‌شود.

روسری - دستمال رنگین و ریشدار بزرگ است که روی «سروان» به دور سر، از راست به چپ پیچیده می‌شود، ریشهای آن پس از بستن بر دور سر می‌افتد. روسری را «گل و نی» می‌نامند (شکل ۳).

دستمال سر - در برخی از دهات، زنان بجای «گل و نی» دستمالی به دور سر می‌بندند که آنرا در «کیرند» (منگی) و در «قصر شیرین» و در «سومار» (تیم) و در «سرپل زهاب» (دستمال ستر) می‌نامند (شکل ۴).

زیرپیراهن یا زیرپوش - زیرپوش بیشتر از جلو از دوخته می‌شود. دوخت آن ساده و دامنش بلند است بطوری که لبه پایین آن به روی پا مالیده می‌شود. آستین‌هایش از سرشانه تا زیر آرنج، گشاد و ساده و از زیر آرنج تا مچ، تنگ و پیرچین است و مچش با تکه بنه می‌شود. این جامه را در «سرپل زهاب» (زرد کبراس) و در «کیرند» و «گوران» (زیرشوی) می‌نامند.



(شکل ۳) کلاه نقش دار زنانه. این کلاه را زنان جوان و دختران بزرگ می‌گذارند.



(شکل ۱) کلاه تر کردار بی لبای زنانه یا بولکهای تیره

(شکل ۳) دو زن با جامه محلی. یکی از آنها لباس محلی شاه آباد پوشیده و هر دو روسری بستند.



پیراهن - بیشتر از پارچه‌های زمینه گلی گل بونندار درشت دوخته می‌شود. بالای تنه‌ی آن ساده است و چاکسی در پیش‌سینه دارد که از زیر گلو تا زیر پستان باز و پاره تکه بسته می‌شود. آستین‌های آن بلند و مچ دار است و با تکه بنه می‌آید. دامنش نیز بلند و پیرچین است که هنگام راه رفتن از هم باز می‌شود و جلوهای زیبا بخود می‌گیرد. پیراهن را در «شاه آباد غرب» (شو) و در «گوران» و «سومار» (شوی) و در سرپل زهاب و قصر شیرین (کتر و اس) و هلیلان (کراس) می‌نامند (شکل ۵).

شلوار - بیشتر از پارچه‌های رنگین پخته درشت دوخته می‌شود. و لبه‌های مویزدار است و بجای بند کش می‌کشند و به سر مچ پایش تکه می‌دوزند. شلوار را «شلوار جافی» می‌نامند.

فیصلوار یا تکه - پارهای از زنان در زیر شلوار خود شلوار لبه‌ای کوتاهی می‌پوشند که از پارچه‌های ساده دوخته می‌شود. این زیرشلوار را در «کیرند» (تنگ) در سرپل زهاب (زرد شوال) و در شاه آباد غرب (تنگ) و در هلیلان (شلوار کلتو) می‌نامند.

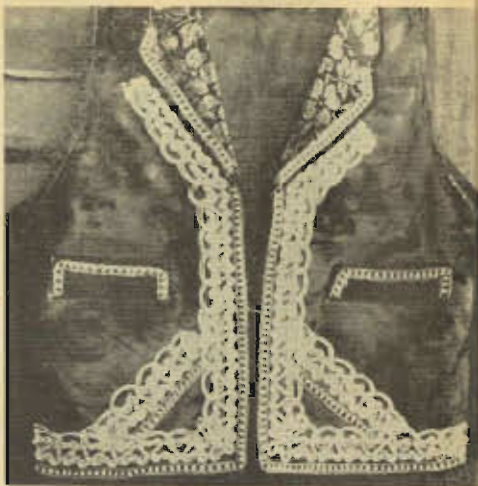


(شکل ۷) نیمه‌ی (بل) آستین‌دار برافروزی شده زنانه

سر آنرا یادست نگاه می‌دارند و دنباله‌ی آنرا به‌دور سر چندبار می‌پیچند. بطوری‌که پس از پیچیدن، یک سر آن در سوی راست با جیب صورت آزاد بیفتد و سر دیگرش بر لایه‌ی دستمال پنهان شود. برخی از جوانان برای ستن سر، از دو دستمال سیاه و سفید که بهم گره زده شده‌است استفاده می‌کنند. دستمال سر را «سَرُون» می‌نامند (شکل ۹).

لیر پیراهن - زیر پیراهن مردان همان عرفگیر شهر است که از بازار خریداری می‌شود و خود در آن بسته نمی‌برند. زیر پیراهن در قصر شیرین (رُزگَر و اسی) و در «هلیلان» (رُزگَر و اسی) و در «شاه‌آباد غرب» (زیرشوی) نامیده می‌شود.

پیراهن - پیراهن مردانه را از منقال یا جلوار ساده و بلند و آستین‌دار و برهنه می‌دوزند و دو بطنی پایین آنرا چاک می‌دهند. یقه و چاک پیش‌بینه پیراهن معمولاً با سه‌تکه بسته می‌شود. برخی مردان لیر پیراهن شهری می‌خرند و می‌پوشند پیراهن خردانه را در «قصر شیرین» (کُتروان) و در «شاه‌آباد غرب» (شو) و در «گوزان» و «سوماره» (شوی) می‌نامند.



(شکل ۶) حشوی برافروزی شده زنانه

زبان هنگام بیرون رفتن از خانه بر دوش می‌اندازند و دوسر آنرا در زیر گلو گره می‌زنند. و آنرا (ماشت) می‌نامند (شکل ۵).

جوراب - پوشیدن جوراب در میان زنان قصر شیرین و شاه‌آباد غرب و آبادیهای دیگر این سرزمین همگانی است. و بیشتر زنان تروتمند و سرشناس به‌پا می‌کنند. جوراب را به‌گوش خود «جور» می‌نامند.

کفش - کفش‌های زنان قصر شیرین و شاه‌آباد غرب مانند کفش‌های شهری است. و «کفش» می‌نامند.

« پوشاک مردان »

عرفچین - مردان شاه‌آباد غرب و قصر شیرین و دهات پیرامون آن عرفچین ساده یا رنگینی به سر می‌گذارند که از دست‌بافتهای زبان خودشان است. سرپند - دستمال ابریشمی ریش‌داری است بزرگ‌های سیاه و سفید که در تهران آنرا «کلاغی» می‌نامند. شیوه پشنان بدینگونه است: نخست دستمال را به‌شکل نوار یعنی درمی‌آورند و یک



(شکل ۵) پیراهن گلدان زنانه

رویه‌ی آن از مخمل یا فلتونی، و آسترش از جیب ساده یا گلدان است. دوخت آن مانند قیای مردانه است و برخی به‌دور یقه‌اش پراق یا سکه‌های قدیمی می‌دوزند این قیا را در «قصر شیرین» و «سرپل زهاب» و «هلیلان» (کُتروان) و در «شاه‌آباد غرب» (قیوا) می‌نامند.

پالتو - برخی از زنان در زمستان، روی قبا و در تابستان روی پیراهن پالتوی از مخمل سیاه می‌پوشند که دوختش درست مانند قیای مردانه است و آنرا در «شاه‌آباد غرب» و «گوزان» «رُزُون» و در «سرپل زهاب» «کُتوا» و «گرد» «کُتروچین» و «قصر شیرین» «رُزُون» می‌نامند (شکل ۸).

روپوش - روپوش، پارچه‌ی سیاه ابریشمی یا کتک‌های است به درازای دو متر و پهنا‌ی یک‌متر و نیم. این پارچه را

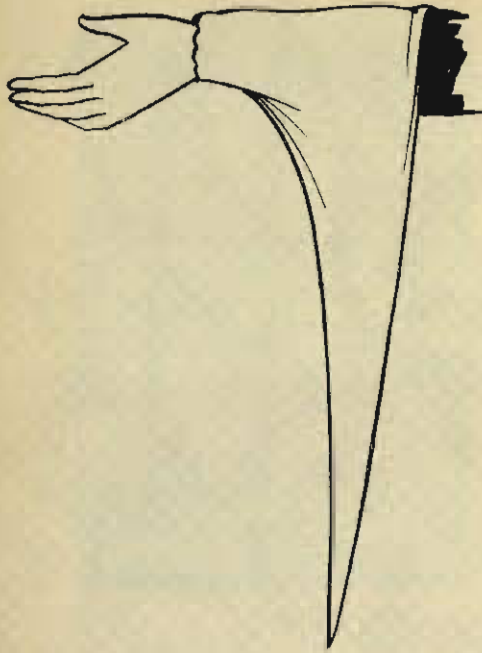


(شکل ۴) یکی از زنان محلی که «ماشت» بر دوش انداخته و به سر دستمال بسته است

جلیقه - جلیقه را از مخمل ساده به رنگ‌های گوناگون می‌دوزند و بر روی پیراهن می‌پوشند. دهنه جیب و لبه‌های چاک جلو و پائین جلیقه پراق‌دوزی است. جلیقه را در «گرد» و «گوزان» و «شاه‌آباد غرب» (سُختم) و در هلیلان (چلیترق) می‌نامند (شکل ۶).

نیم‌تنه - برخی از زنان در زمستان روی پیراهن یا جلیقه نیم‌تنه‌ی آستین‌داری می‌پوشند. این نیم‌تنه از مخمل سیاه یا سورخی‌رنگ است. جلوی نیم‌تنه مانند جلیقه باز و سر آستین و دهنه‌ی جیب و لبه‌های چاک جلو و پائین آن پراق‌دوزی است. نیم‌تنه را در «گرد» و «سرپل زهاب» و «گوزان» و «سوماره» (سُلت) و در «هلیلان» (بُل) می‌نامند (شکل ۷).

قبا - روی جلیقه قیای تمام آستر بلندی می‌پوشند که



راست : (شکل ۱۰) نیوتنی مردانه که آنرا «زبون» می نامند
چپ بالا : (شکل ۱۱) فیشاه هنگامی که زیر دست باز و آزاد است
چپ پایین : (شکل ۱۲) فیشاه پیچیده شده



باشد. مخیج را روی «سَلْت» یا «زبون» یا «سُخَم» در دست می کنند و گوشه دهانه گشاد آن را که دراز و آویزان است از زیر آرنج تا نزدیک مچ بندور دست می پیچند. مخیج را «قَشبان» می نامند (شکل های ۱۳ و ۱۴).

شلوار - از دیت یا پارچه ابریشمی مشکی سفید است. دوخت آن ساده است ولی ایسه دارد و از کمر گاه تا مچ یا گشاد و فراخ و مچ پای آن تنگ و چسبان است و آنرا «شلوار جافی» می نامند.



(شکل ۸) عری با سرپند و خادۀ نحلی برداه



(شکل ۸) یاقوی زنانه

شال کمر - مردان به کمر خود روی «سَلْت» شال ابریشمی رنگین گل و بوته داری می بندند که درازای آن به چهار تا پنج متر می رسد. این شال طوری بست می شود که از پشت آن بر روی شکم چند گول یا لیمو گره پیدا می شود. شال کمر را «شال یشت» می نامند.

مخیج - پارچه ای است از کتان یا ابریشم سفید که آنرا به شکل یک کیف می دوختند بطوری که یک دهانه اش تنگ و باندازه می بست و دهانه ی دیگرش گشاد و گوشه دار و آویزان

جلیقه - از پارچه ساده و سبب دوخته می شود و مانند حلیقه های مردانه شهری است و «سُخَم» نامیده می شود.

قیبا - مردان روی پیراهن یا جلیقه قیبا از پارچه های سبب و غیر رنگ می پوشند که «سَلْت» نامیده می شود.

نیوتنه - نیوتنی مردانه از پارچه های سبب تیره رنگ و ساده و بی نشانه و بی تکه دوخته و «زبون» نامیده می شود (شکل ۱۰).

فلم محققون
 مستك السنه كخوردید
 نه انكه عطار بگوید
 دانچهز طبله عطار
 است که تمامایوز طبک
 غازی میان هفتی

محمد نقشی تبریزی

انواع خطوط خوشنویسان معروف ایران

- ۲ - ریحان - اساتید این خط عبارتند از ابن مقله - ابن بواب - یاقوت - عراقطع - عبدالله طباطبائی - ابن هلال - ارغون - امیر مجدالدین - میرزا بایسنقر - احمد رومی و غیره .
- ۳ - ثلث - اساتید این خط عبارتند از یاقوت - میرزا بایسنقر - عراقطع - میرزا سلطان ابراهیم - عبدالحی - سید ولی - عبدالباقی - عبدالله و عده دیگر .
- ۴ - نسخ - اساتید این خط عبارتند از میرمثنی حسین قمی - شیخ کمال سبزواری - آقا ابراهیم قمی - میرزا احمد

- بطوریکه در ضمن تاریخ حیات علیرضای عباسی خوشنویس معروف زمان شاه عباس در شماره پیش بطور اختصار اشاره شد اینک توضیح داده میشود که بغیر از خط کوفی انواع خطوط دیگری نیز از زمان ابن مقله خوشنویس معروف در ایران و سایر ممالک اسلامی ایجاد شده که عبارتند از خطوط :
 - ۱ - محقق - اساتید این خط عبارتند از ابن مقله - ابن بواب - جمال الدین یاقوت - شیخ زاده سهروردی - ارغون کابلی - احمد رومی - میرزا بایسنقر - میرزا سلطان ابراهیم و عده دیگر .

فلم ریخیان
 نادانرا به از خاموشی
 پیرایه بنیست و اگر این
 دانستی نادان بودی
 العبد مجد



Handwritten text in a dense, vertical script, likely a continuation of the poem or a related piece of calligraphy.

بالا راست : خط رجحان اقباس از کتیب نگارش آقای مجدالدین
 پایین راست : خط کتیب باخی فخر جهان
 چپ : خط نسخ سید محمد بقا، شرف الکتاب اصفهانی

- ۵ - توفیق - اساتید این خط عبارتند از یاقوت - بایسنقر - احمد رومی - ارغون کابلی - و سایرین
- ۶ - رفاع - اساتید این خط عبارتند از علی ابن مقله - ابن بٹوان - یاقوت - شیخ زاده سهروردی - احمد رومی - خواجه حافظ شیرازی - مجدالدین فیروز آبادی
- ۷ - تعلیق - اساتید این خط عبارتند از خواجه لاج

فلم توفیع
 ملک از خرد سندان جهال کرد
 و دین از پرده سبز کاران کمال
 یابد پیکشایان بنصیح خرد
 سندان محتاج نرنگد خرد
 سندان بقریب پیکشایان
 ۱۲۳۳

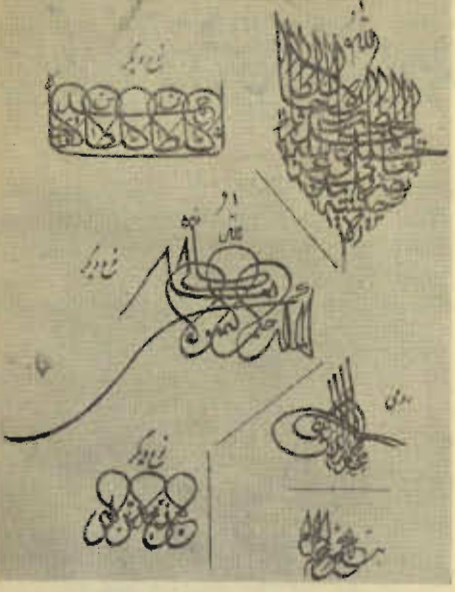
راست : خط توفیق - اقباس از کتیب نگارش آقای مجدالدین
 بالا چپ : خط رفاع - اقباس از کتیب نگارش آقای مجدالدین
 پایین چپ : خط تعلیق خواجه اختیار اقباس

- سلامی واسع - خواجه عبدالحمی منشی - درویش عبدالله بانخی - میرمنصور منشی - خواجه اختیار منشی - میرعبدالله - ابراهیم - میرزا کافی - مجدالدین ابراهیم - میرزا علی اکبر شیرازی و غیره دیگر
- ۸ - تعلیق - اساتید این خط عبارتند از میرعلی تبریزی واسع - کمال السدین انظر - سیمی نیشابوری - سلیمان علی مشهدی - سلطان محمد خندان - سیدعلی حسینی - میرعلی هروی - میرعباد الحسنی - میرزا احمد حسین تبریزی - علیرضای عباسی - میرزا بوتراب اصفهانی - عبدالرشید

فلم رفاع
 مال از بهر سایشش عیب کتیب عملت
 بهر کرد کردن مال غافل از سبب
 نیکبخت کسب کتیب بد بخت چندی گفت
 نیکبخت اندک خورد کتیب بد بخت
 آنکه در ویش کتیب العبد مجد
 ۱۲۳۳

Handwritten text in a vertical script, likely a continuation of the poem or a related piece of calligraphy.

فلم طغری



خط شکسته تعلیق افاض انکسار آفای مجدالدین
بالا چپ : خط طغری افضاس انکسار آفای مجدالدین
پائین چپ : خط تحریر مرحوم حسینعلی خان امیر نظام گروسی



خط شکسته منسوب به عبدالعزیز درویش طالقانی

خط تعلیق منسوب به مرحوم سید حسین خوشنویس یاسی

تعلیق در بیان اسماوات و ارضاء و جهنم و سعادت و شقاوت
توکل بر خداوند و نیکو کاران و بدکاران و پادشاهان و مملکتها
و سایر امور دنیا و آخرت و زیاده و کمبود و بخت و قسمت
و کلام دیگر در این کتاب است که بسیار خوب است
و در این کتاب است که در بیان اسماوات و ارضاء و جهنم
و سعادت و شقاوت و توکل بر خداوند و نیکو کاران
و بدکاران و پادشاهان و مملکتها و سایر امور دنیا
و آخرت و زیاده و کمبود و بخت و قسمت و کلام دیگر
در این کتاب است که بسیار خوب است

میرزا ابوالقاسم قائم مقام - میرزا سعید وزیر - مرحوم
حسینعلیخان امیر نظام گروسی - میرزا علیخان امین الدوله -
مجدالملك مشرف السلطان تهریزی و عدده زیادی دیگر

۱۰ - شکسته تعلیق - اسامید این خط عبارتند از میرزا کاظم امشغالی - میرزا ابوطالب - میرزا نصیرای ریاضی و عدد دیگر
۱۱ - طغری - اسامید این خط عبارتند از اسمعیل طغرائی - خواجه حقیق عثلی - خواجه کمال طغرائی و عدد دیگر
۱۲ - تحریر - اسامید این خط عبارتند از میرزا رضی تهریزی - میرزا عبدالوهاب نشاط - میرزا رضای بغدادی -

دیلمی - میرزا محمد صالح - میرزا اسدالله شیرازی - آقا مهدی تهرانی - استاد بزرگ مرحوم سید حسین خوشنویس یاسی - میرزا غلامرضا - میرزا اعیون - میرزا رضای کهنر - میرزا کاظم - عباد الکتاب - عباسقلیخان یانماقلیق تهریزی و عدد دیگر
۵ - شکسته - اسامید این خط عبارتند از مرتضی قلی شاملو - شیعبا - میرزا حسن کرمانی - عبدالعزیز درویش طالقانی - میرزا کوچک - میرزا عبدالجواد امشغالی و عدد دیگر

تاریخ نقاشی های آسیا و جلوه های آن

۷ - نفوذ ایران در نقاشی مغول (هندوستان)

ترجمه و تلخیص نوشین نقیسی
از آلبوم روزنه پاست

سلاطین و آنکه ظهیر الدین محمد بابر از نواده امیر تیمور در اواخر قرن دهم هجری در شمال شبه جزیره هندوستان تشکیل داد مورخین امپراطوری مغول - هند نامیده اند و یکی از ثروتمندترین و مجلل ترین امپراطوری های جهان است . که شاهان آن از هنر های زیبا بخصوص نقاشی پشتیبانی کرده اند . مکتب نقاشی که در دربار آنها تکامل یافت « نقاشی مغول » و گاهی مکتب « هند و ایرانی » نیز نامیده شده است . در دو مقاله گذشته از سبک نقاشی که قبلاً در شبه قاره هندوستان وجود داشت (آچانا) و نفوذ آن بر زمین های همجوار گفتگو کردیم و آقای کریمی نیز در مقالات خود پیدایش مینیاتور ایران را شرح دادند . اکنون نراین شماره از ترکیب این دو مکتب بخصوص سهم ایران در پیدایش « نقاشی مغول » که ساختهای زیبای آن ، زیست بخش موزها و مجموعه های سراسر جهان است گفتگو میکنیم .

بابر شاهزاده سرگردانی که از فرمانده زادگاه خود رانده شده بود از چهره های جالب تاریخ است که در انتشار فرهنگ ایران سهم بسزایی داشته است . خشونت ژادنی وی تحت تأثیر محیط و فرهنگ ایرانی از میان رفته بود و فقط از ژاد ترك و مغولی خود جرات و شهامت و اسلوب منظم را حفظ کرده بود . بابر نیز یکی از افراد همان خاندان تیموری است که در دربار آنها در مشرق ایران در قرن نهم و دهم هجری مینیاتور سازی باوح تکامل رسیده بود . از همان ذوق هنری عموزاده خود سلطان یاقرا پشتیبان «بهاره» و «مکتب نقاشی هرات» برخوردار بود . شاعر ، موسیقیدان ، جنگجو و فرزانه ، دوستدار زیبایی طبیعت و هنر ، چهره حقیقی بابر است که خاطرات او را «بابرنامه» بنا مینشاندند .

هنر و مردم



بابر و سربازان هندی ، مکتب مغول فرد هندهم سلاطین مجموعه کتابخانه ملی پاریس

بابر و سربازان فرهنگ ایران را با خود به هند بردید . همایون پسر او دوران تبعید را در تبریز و در دربار شاه طهماسب اول سپری کرد . شاه طهماسب از او حمایت کرد تا موفق شد دوباره به هندی بازگردد . درین هنگام چندین از شاگردان بهزاد در تبریز میزبستاندند و همایون که فرقیته هنر آنها گشته بود ، بعضی آنکه کابل را سخر نمود از بوفتن آنها عبدالحمید شرازی و میر سید علی تبریزی دعوت نمود تا با او بیولندند . در کابل همایون و سیر خراسانی اکثر ترده آنها تعلیم نقاشی میکردند . میر سید علی نسخه بزرگی از «داستان امیر حمزه»

هنر و مردم



دیدار زاهد - مکتب مغول قرن نهم - مجموعه عوزهی گسه پاریس

را برای آنها معبور نمود . در زمان اکبر شاه عبدالحمید رئیس نقاشخانه دربار او ، در « فتح پور سبکری » گردید و عدهی زیادی از نقاشان هندی را تعلیم میداد . و این جوانان را با تکنیک و روح و موسوعه های ایرانی آشنا میکرد . دو نقاش هندی معروف Basuwanth-Dasawanth از شاگردان او هستند . اکبر شاه تمیماً این نقاشان هندو را مأمور نمودند تا شاهکارهای ادبیات فارسی مینمودند . محضد زمان یکی دیگر از هنرمندان ایرانی است که این رابطه هنری را مستحکم تر نمود . وی از



شور سوار - قرن هفدهم - مینیاتور پوری

گروه جوانانی بودند که شاد عباس معوی برای آموختن فن نقاشی با ایتالیا فرستاد ولی چون با این عضویت پیوست، در اصفهان از او استقبال چندانی نشد. در نتیجه دربار و حمایت امپراطوری مغول هند را برای ادامه فعالیت‌های هنری خود انتخاب نمود. با این ترتیب نقاشان هندی نه فقط اسلوب ایرانی را فرا گرفتند بلکه سنت‌های چینی را نیز از طریق نقاشی ایرانی شناختند. زیبایی آثار ساخته‌های نقاشان هندی، مسابده نمودن‌های ایرانی آنها در رنگ آمیزی آنها است. دیگر از خصوصیات هنر ایرانی که در نقاشی مغول چشم می‌خورد، ریزه کاری زیاد و کمیوزیسیون‌های تزیینی و خطوط بسیار کوتاه و نازک است. نقاشی ایرانی هر خطی است نه حجمی (باقی‌این پرسپکتیو اروپایی آشنایی نداشته‌اند)، و در این مرحله

نوع، خلاقه شکنی نشان داده‌اند. این خصوصیت کاملاً در نقاشی مغول منتقل شده‌است.

نقاشی ایرانی و نقاشی مغول هر دو، هنر درباری و اشرافی و دیدیده بجمال و ترفتن است. هنرمندان دربار مغول نه فقط تکلیف بلکه موضوع‌های ایرانی را نیز اقتباس کردند. در سائلهای اول، کار آنها منحصر به تصویر نمودن سحنه‌های شاهکارهای ادبی ایران بود.

چون شاهان مغول بیوسته در جنگ و لشکر کشی بودند بنابراین سحنه‌ها و مناظر آن در هنر آنها بسیار متعین شده‌است. نمونه آنرا اغلب از شاهنامه فردوسی اقتباس کرده‌اند. نمونه اولیه، تصاویر حیوانات و پرندگان که آنها را باید در مکتب بین‌النهرین قرن هفتم هجری جستجو کرد. سحنه‌های شکار خصوصاً آنچه وابسته به افسانه بهرام گور است و در سحنه‌های ایرانی بار دیده میشود نمونه اولیه مناظر شکار و شکار گاه‌های امپراطوران مغول گردیده است. یکی دیگر از موضوع‌های مورد توجه نقاشان ایرانی خصوصاً هنرمندان هرات، سحنه ملاقات صاحبان قدرت با عقلا و مردان وارسته مذهبی است. از تصویرهای زیبای که از مغول تا کنون برجای مانده، یکی ملاقات امپراطور شاهجهان با یک مرد مذهبی است. دیگری شاهزاده داراشکوه را در یک جلسه بحث مذهبی نشان میدهد.

از میان تمام موضوعها، صورت‌سازی بیشتر مورد توجه هنرمندان مغول بود. اگر هنرمند برای همیشه در خاطرها برجای مانده است بواسطه صورتها و اشیاء زیبای آفت در ایران نیز صورت‌سازان ماهری می‌زیسته‌اند که به زاد و بوم عباسی و سلطان محمد معروفیت جهانی دارند. ولی صورت‌های هندی کاملتر است شاید دلیل آن رئالیسم هنرمندان مغول است که کوشش می‌کردند خصوصیات روانی اشخاص را بهتر نشان دهند.

می‌توانیم بگوئیم که در قرن شانزدهم میلادی ایرانی در مقابل هند همان نقشی را داشت که ایتالیا در مقابل هنر فرانسه و هلند. گروه عواملی را که فرانسه و هلند از ایتالیا اقتباس کرده‌اند برای همیشه در آن باقی‌ماند. ولی آنچه که هنرمندان مغول هند از هنر ایران گرفتند کم کم جذب کردند. و الهام ایرانی خود را با سابقه هنر ملی راجپوت (Rajput) ترکیب کردند. بطوریکه در زمان جهانگیر شاه مکتب کامل و جدیدی تشکیل دادند که وجه تمایز آن از مکتب ایرانی علاقه به رئالیسم نقاشی محسوس داشت. و از مکتب راجپوت خاصیت خودنویسی آفت، همانطوریکه مورخ فیتز پریس بیان کرده است. در اوایل نقاشی مغول - هند تمهیدی از نقاشی ایرانی بود ولی مانند خود آن سلسله، بزودی تابعیت محیط را پذیرفت.

عکاسی



هادی

گذشته‌ها :

مقدمه - تاریخچه‌ی پیدایش عکاسی - تشریح دوربین عکاسی - انواع مختلف دوربین‌ها - اقسام این کتیف‌ها - چه دوربینی بخیریم و یک حلقه قیام ۳۶ تا بی را چطور تمام کنیم ؟ - تصویر چگونه ثبت میگردد ؟ - نور موجود و انتخاب صحیح دیافراگم و سرعت دیافراگم و میدان و سوخ - نورسنج .

فیلترهای رنگین

فیلتر در لغت بمعنای صافی است و هر چیزی که بنحوی از انحاء برای صاف کردن مورد استفاده قرار گیرد صافی یا فیلتر نامیده میشود. مقصود از صاف کردن نیز گذراندن مواد لازم ودرخواه و مانع شدن از عبور مواد غیر ضروری است. در عکاسی فیلترها عبارت از صفحات شفاف (حاکی ماوراء) رنگینی هستند که برای عبور دادن بعضی رنگها و جلوگیری از گذشتن بعضی دیگر مورد استفاده قرار میگیرند. فیلترها معمولاً بر دو نوع ساخته میشوند :

- ۱ - از جنس ژلانتین رنگین بسیار نازک که در میان دو صفحه شیشه‌ی تمیز قرار گرفته است.
- ۲ - شیشه‌ی صاف و بسیار تمیز و عالی که بر لکهای لازم درآمده است.

فیلترهای ژلانتین از لحاظ اینکه خیلی شکننده بوده و به سهولت گرد و خاک را بخود میگیرد و پاکترین تماس خراش بر میدارد و کوچکترین اثر انگشت از روی آنها پاک نمیشود کمتر قابل استفاده بوده و فیلترهای شیشه‌ی بر آنها ترجیح دارد. در نگهداری فیلترهای شیشه‌ی نیز لازم است نهایت دقت بعمل آید تا همیشه پاک و عاری از هرگونه خط و خراش و کرم‌خا و خاک و آثار انگشت باشد.

فیلترها معمولاً در میان یک حلقه‌ی فلزی استوارند که بعضی از آنها بر روی این کتیف پیچ میشود و بعضی دیگر با فشار محکم میگردد. در هر دو صورت چنان باید قرار گیرد که بحد امکان نزدیک این کتیف بوده و در موازات آن باشد. پس از گذاشتن فیلتر، آفتابگیر روی آن جای میگیرد و نباید فراموش کرد که فیلتر با یون آفتابگیر نتیجه‌ی رضایت بخش نمیشود. زیرا تمام اشعه اطراف بسطع آزاد آن برخورد و وانکاس‌های بسیار مزاحم بداخل دوربین میفرستند.

در خرید فیلتر باید دقت کافی بعمل آید و بحد امکان از ساخت کارخانه‌های معروف استفاده شود تا مطمئن بشویم مشکلی آن باشد. با اینحال اگر آزمایش زیر نیز بعمل آید بهتر و مطمئن‌تر خواهد بود: در حالیکه حلقه‌ی فیلتر در میان دو انگشت قرار گرفته آنرا بر است و بالا و پائین متقابل ساخته و همچنین حرکت دایره‌ی باید داد تا اگر ناصافی و ناهمواری در سطح آن باشد معلوم گردد.

با استفاده از یک فیلتر معیوب تمام پولی که برای خرید دوربین و این کتیف عالی و گرانبه صرف شده هدر خواهد رفت.



خواهد کرد. اما چنانکه اشاره شد رنگهای مکمل خود را به تیرگی خواهد کشاند یعنی آبی و مخصوصاً قرمز را به سادگی مشابه خواهد ساخت. اگر با این فیلتر از تعدادی درخت سبز در جلوی آسمان ساده و بدون آبر سفید عکس بگیریم آسمان تیره تر و درختان روشن تر خواهد شد و هر دو قسمت بر رنگ خاکستری واحدی تبدیل خواهد گردید که ابتدا زیبا نیست. بنابراین به خاطر بسازید که هیچوقت از موضوعهای سبز رنگ در جلوی آسمان آبی باین طریق عکس نگیرید.

فیلترها، به نسبتی که بر حسب شدت وضع اشعه‌ی رنگین فرق می‌نمایند، عبور رنگهای شبیه خود را آسانتر میکنند و گذشتن رنگهای مخالف و بنا مکمل خوش را دچار اشکال میسازد.

مثلاً اگر با فیلتر زرد عکس از یک لیمو بگیریم رنگ آن سفید خواهد شد. یا اگر منظره‌ی سبزی‌ها و چمنزاری را با فیلتر سبز عکاسی کنیم آنها را روشن‌تر نشان خواهد داد و از تمایلی که فیلم‌ها به تیره نشان دادن سبزی‌ها دارد جلوگیری

خبر و مردم



و برعکس در موقعیت‌هایی نظیر این تصویر و تصویر صفحه مقابل لازم است آسمان را تیره ساخت تا موضوع روشن در روی آن نتواند خود را نشان دهد.

رنگر بخود میگیرد. چنانکه وقتی از آسمان نیلگون با ابرهای درشت و سفید و درخشان عکس گرفته میشود مقدار اختلاف که در حقیقت میان ابر و آسمان موجود بود در روی تصویر چشم نمی‌خورد. اولین احساس لزوم بکار بردن يك فیلتر از همینجا سرچشمه میگیرد. زیرا وسیله فیلتر است که میتوان برنگها شدت و ضعف دلخواه را بحتید. پس خواص فیلترها را میتوان چنین تعریف کرد:

عمر و مردم



در چنین مواردی عمداً با استفاده کردن از فیلتر رنگ آسمان را روشن تر نماید که تا افشای سادگی در روی آن بهتر جلوه کند.

و طیف‌های فیلترهای رنگین

میدانیم که رنگهای گوناگون طبیعت، در عکاسی غیر رنگی - بیک رشته رنگهای خاکستری که از سفیدی کامل تا سیاهی مطلق کشیده شده تبدیل میگردد.

فیلترهاییکه امروزه در دسترس ما است چنان تهیه شده که تمام رنگها حساسیتی شبیه احساس چشم انسان دارند. فقط در این میان رنگ آبی است که هنوز فیلترها نسبت بآن حساسیت بیشتری دارد یعنی در برابر آن بیشتر سیاه میشود و در نتیجه وقتی روی کاغذ چاپ میگردد این قسمت‌ها تقریباً نزدیک سفید

۳۸

آگهی مربوط به جشنواره نمایشهای ایرانی

هنرهای زیبای کشور

از کلیه گروههای نمایشی حرفه‌ای و غیر حرفه‌ای در سراسر کشور برای شرکت در جشنواره نمایشهای ایرانی دعوت میکند

بمنظور تقویت و ترویج نمایش ملی ایران هنرهای زیبای کشور در نظر دارد در ماه بهمن ۱۳۴۳ - جشنواره‌ای از نمایشهای ایرانی در تماشاخانه نوییاد خیابان جنوبی پارک شهر برگزار نماید.

گروههایی که علاقمند به شرکت در این جشنواره هستند لازم است:

- تا تاریخ ۱۵ شهریورماه ۱۳۴۳ یک نسخه از نمایشنامه‌ای که قصد اجرای آنرا دارند باضمم اجازه کتبی نویسنده و مشخصات کامل گروه نمایش و مجریان برنامه پیشنهادی و درخواست شرکت در جشنواره به نشانی هنرهای زیبای کشور (دفتر مرکزی) بفرستند.

- نمایشنامه‌ها باید ایرانی باشد از ادبیات خارجی ترجمه و اقتباس نشده و نیز قبلاً بهیچ نحوی اجرا نشده باشد.

- در صورت تصویب نمایشنامه ترتیب اجرای آن داده خواهد شد و تسهیلات لازم باین منظور بعمل خواهد آمد.

- کلیه گروهها از لحاظ کیفیت هنری و فنی در مورد برنامه مربوط به خود استقلال تام دارند.

- هنرهای زیبای کشور برای گروههایی که از سایر نقاط ایران در این جشنواره شرکت میکنند جهت مسافرت به تهران و اقامت در طول مدت جشنواره تسهیلات لازم فراهم می‌آورد.

- نمایشنامه نویسانی که با گروههای نمایش همسکاری ندارند میتوانند نمایشنامه‌های خود را مستقلاً به نشانی هنرهای

زیبای کشور (دفتر مرکزی) بفرستند تا نسبت به اجرا یا انتشار آن اقدام بعمل آید.

- جهت کسب اطلاعات بیشتر به نشانی هنرهای زیبای کشور (دفتر مرکزی) مراجعه و یا مکاتبه فرمائید.

نام نویسی در هنرستان عالی موسیقی

هنرستان عالی موسیقی در سال تحصیلی ۴۴ - ۱۳۴۳ برای رشته‌های ویلن و ویلن سل از کلاس چهارم ابتدائی و برای رشته سازهای بادی و آواز از کلاس اول متوسطه هنرجو میپذیرد.

۱- داوطلبانی در هنرستان پذیرفته میشوند که ترک تحصیل نداشته و کارنامه قبولی کلاسی را که تمام کرده‌اند در دست داشته باشند. همچنین معدل قبولی آنان از دوازده (۱۲) کمتر نباشد.

۲- دفتر هنرستان عالی موسیقی واقع در چهار راه کالج خیابان ارفع تا پانزدهم شهریور ۴۳ برای نام نویسی و دادن اطلاعات کافی بدوطلبان آماده است.

نام نویسی در هنرستان عالی موسیقی ملی

هنرستان عالی موسیقی ملی واسله به هنرهای زیبای کشور در سال تحصیلی ۴۴ - ۱۳۴۳ برای کلاسهای پنجم و ششم ابتدائی و اول متوسطه در رشته‌های مختلف ساز هنرجوی دختر و پسر میپذیرد. علاقمندان میتوانند برای نام نویسی و کسب اطلاعات بیشتر تا ۲۴ شهریورماه ۴۳ روزهای یکشنبه و سه شنبه صبح به محل هنرستان (واقع در خیابان کاخ جنوبی - جنب کوچه لقمان ادهم شماره ۳۱۲ تلفن ۴۳۴۵) مراجعه نمایند.

در دوره‌های ابتدائی و اول متوسطه این هنرستان علاوه بر مواد موسیقی عن برنامه دروس عمومی وزارت فرهنگ نیز تدریس میشود و طبق تصویب شورای عالی فرهنگ ارزش گواهینامه ششم متوسطه این هنرستان با دیپلم‌های دیگر برابر است.

در حالت‌های خند نور، بدون استفاده از فیلتر، تیره ساختن آسمان بنبودی خود عملی است



نام زیبای این تصویر مایون آسمان برای است که بوسیله فیلتر ظاهر شده

همچنین بااستناد خواش فیلترها در موارد زیر:

- ۱- از لباس سفید و قرمز با فیلتر قرمز
 - ۲- پارچه‌های سفید و آبی را با فیلتر آبی
 - ۳- لیمو و تخم مرغ را با فیلتر زرد
- عکس نباید گرفت.

(این بحث دنباله دارد)